

سرمقاله

در باره ماهیت تضاد های درونی جمهوری اسلامی!

... دور اخیر تشدید تضاد های درونی هیئت حاکمه در درجه اول بطلان دیدگاه و تحلیل هایی را نشان می دهد که با مشاهده سطح رویدادهای اخیر و بیرون راندن جناح اصلاح طلبان حکومتی (موسوی، خاتمی و کروبی) از مراکز تصمیم گیری نظام و فشار به دار و دسته رفسنجانی، توسط دولت احمدی نژاد مدعی "یکدست" شدن جمهوری اسلامی بوده و با قابل شدن قدرت غیر واقعی برای دار و دسته احمدی نژاد در دسته بندی های درون حاکمیت، رویدادهای جامعه را بر این اساس تحلیل می کردند. این تضادها همچنین عدم صحت دیدگاهی را نشان می دهد که تضادهای درونی طبقه حاکم یعنی بورژوازی وابسته در ایران را واقعی ندانسته و آنها را صرفاً یک "بازی" برای فریب مردم جامی زنند ...

صفحه ۲



نگاهی به یک گفتگوی ماندگار!

.... در سال های اخیر، تبلیغات دشمنانه - و از جمله کتابی که وزارت اطلاعات در بهار ۸۷ منتشر نمود - می کوشیدند از حمید اشرف تصویر ورزشکاری ارانه دهند که هر چند بدن ورزیده ای داشته و در جوانی "قهرمان شنا" بوده، اما از فکر و اندیشه و آگاهی برخوردار نبوده و بیشتر اهل "عمل" بوده است. اما کسی که به این نوار ها گوش می کند فوراً متوجه می شود که این رفیق فدائی علاوه بر برخورداری از خصلت های برجسته کمونیستی، جنگجوی انقلابی ای است که نسبت به مسائل سیاسی دوران خود تا حد زیادی تسلط داشته و در شرایط جامعه خود از آگاهی و اطلاعات قابل توجهی برخوردار بوده است. رفیقی که گرچه هیچ گاه ادعای "تنوربین" بودن نداشته اما به عنوان یک کمونیست آگاه با موضعی انقلابی بر اساس باورهایش حرکت کرده است. رفیقی که - چه با دیدگاه های سیاسی اش موافق باشیم و چه مخالف- هرگز اجازه نمی داد که لفاظی های روشنفکرانه جای پیشبرد وظایف انقلابی روزمره ای را بگیرد که خود وی و دیگر انقلابیون برای تحقق آنها در شرایط شدیداً دیکتاتوری، دلاورانه مبارزه می کردند....

صفحه ۹

در صفحات دیگر

- جنگ امپریالیستها بر علیه مردم لیبی محکوم است! ۱۳
- دو شعر از هوشی مین ۱۳
- راه کارگر، سازمانی که از گذشته نمی آموزد! ۱۷
- مصاحبه با یک فعال کارگری (قسمت دهم) ۱۹
- جنایت دولت عراق بر علیه مجاهدین محکوم است! ۲۰

یورش بورژوازی آمریکا

به حق سقط جنین زنان!

بر اساس قوانین ایالت اوهایو، سقط جنین هایی که ضربان قلبشان شنیده می شود، ممنوع است. و یا در ایالت ویرجینیای غربی، که بالاترین آمار حاملگی در دختران نوجوان را دارد، کمک های مالی دولت برای سقط جنین و داروهای ضد بارداری قطع شده است. در ایالت داکوتای جنوبی نیز تعریف قانونی "قتل" شامل سقط جنین هم می شود. بدین معنا که زن فقیری که قادر به تأمین زندگی خانواده اش نیست و به سقط جنین در موارد بارداری های ناخواسته دست می زند، می تواند به جرم قتل محاکمه شود.

صفحه ۱۴

یاد اسد بهرنگی، تلاش گر فرهنگی

مترقی و آزادیخواه گرامی باد!

... انتشار کتاب "برادرم صمد بهرنگی، روایت زندگی و مرگ او" در سال ۱۳۷۸ از طرف اسد بهرنگی، اقدام ارزشمند دیگری بود که وی برای شناساندن گوشه های ناشناخته زندگی و مرگ صمد به مردم ایران انجام داد. اسد بهرنگی در این کتاب در مورد زندگی صمد از دوران کودکی تا زمان مرگ وی نوشته و تا آنجا که می توانسته برخورد های مبارزاتی و مشتاقانه مردم ایران نسبت به فرزند انقلابی خود یعنی صمد بهرنگی را منعکس کرده است ...

صفحه ۱۵

در باره ماهیت تضاد های درونی جمهوری اسلامی!



این واقعیت که رییس جمهوری که بیت رهبری با او "عقد اخوت" بسته بودو همین دو سال پیش این همه خرج اش کرده و به خاطر بر صندلی ریاست نشاندنش خود را رسوای عام و خاص کرده بود حال در سیر رویدادها به جایی رسیده که رهبر باید توی دهانش بزند، نشانگر اوضاع متزلزل و متشتت جمهوری اسلامی است.

تضاد بین احمدی نژاد و مشاوران و یارانش با بیت رهبری و بقیه "اصول گرایان" البته با استعفای وزیر اطلاعات شروع نشده بلکه با این مورد، که معنائی جز تلاش برای اعمال نفوذ بر وزارت جهنمی اطلاعات ندارد، تشدید گشته و علنی تر شده است. همین چندی پیش بود که مصباح یزدی که همواره به مثابه "پشتیبان" احمدی نژاد شناخته می شد طرفداران "مکتب ایرانی" (عبارتی که به اسفندیار مثنائی مشاور و بار گلستان و گرمابه وی نسبت داده می شود) را به فراماسوئری منتسب نمود و برخی از مسئولین حکومتی از شکل گیری "فتنه جدید" سخن گفته و حتی در مجلس جمهوری اسلامی نمایندگانی همچون علی مطهری و محمدرضا باهنر رئیس جمهور را به استیضاح تهدید کردند.

تضادهای درونی بین جناحهای مختلف هیات حاکمه واقعیتهایی عینی و غیر قابل انکار بوده که از روز تولد این رژیم سرکوبگر با وی همراه بوده و هر روز به شکلی خود را به نمایش گذاشته است. اگر به تاریخ حیات ۳۲ ساله جمهوری اسلامی نگاه کنیم از دعوای بازگان با بهشتی و بنی صدر با حزب جمهوری اسلامی تا اعدام قطب زاده و مهدی هاشمی و سپس عزل منتظری و به تلویزیون آوردن شریعتمداری و اخیراً هم جراحی اصلاح طلبان و حمله به رفسنجانی و امروز هم "فتنه جدید"، تنها نمونه هایی از این حقیقت را به نمایش می گذارند. همین واقعیت بار دیگر اهمیت پاسخگویی به مساله ماهیت تضادهای درونی جمهوری اسلامی و چگونگی برخورد به آنها از سوی نیروهای مخالف را برجسته می کند.

تا آنجا که به واقعیات جاری باز می گردد باید گفت که دور اخیر تشدید تضاد های درونی هیئت حاکمه در درجه اول بطلان دیدگاه و تحلیل هایی را نشان می دهد که با مشاهده سطح رویدادهای اخیر و بیرون راندن جناح اصلاح طلبان حکومتی (موسوی، خاتمی و کروبی) از مراکز تصمیم گیری نظام و فشار به دار و دسته رفسنجانی، توسط دولت احمدی نژاد مدعی "یکدست" شدن جمهوری اسلامی بوده و با قایل شدن قدرت غیر واقعی برای دار و دسته احمدی نژاد در دسته بندی های درون حاکمیت، رویدادهای جامعه را بر این اساس تحلیل

اطلاعات نیست و جلسه روز چهارشنبه (۳۱ فروردین) هیئت دولت نیز بدون حضور وی تشکیل خواهد شد.

اما در ۳۰ فروردین یعنی بلافاصله بعد از این ادعا ها، خامنه ای به جای اینکه احمدی نژاد را مخاطب قرار دهد با نوشتن نامه ای به "حجة الاسلام جناب آقای مصلحی دام توفیقه" نامبرده را در وزارت اطلاعات ابقا نموده و مسئله پذیرش استعفای وی از طرف احمدی نژاد را عملاً منتهی نمود. به این ترتیب خامنه ای توی دهان رئیس دولت زد.

تو دهنی خامنه ای به احمدی نژاد، این مهره "ذوب شده در ولایت" نامبرده را در چنان شرایطی قرار داد که حتی نتوانست همچون همیشه دروغی سر و هم کرده و خود را از این مخصمه بیرون کشد. عدم واکنش فوری و رسمی محمود احمدی نژاد در مورد نظر خامنه ای باعث گردید تا روز بعد (در ۳۱ فروردین) ۲۱۶ تن از نمایندگان مجلس با نوشتن نامه ای خطاب به وی، خواستار موضع گیری صریح او در پذیرش نظر رهبری و حمایت از حیدر مصلحی شدند. سپس خامنه ای برای شیر فهم کردن رئیس جمهوری که با تقلب و سرکوب او را بر سر کار آورده است سیدحسین نقوی عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی را به صحنه فرستاد و از زبان وی اعلام کرد که: "مجلس هیچ انتظاری به جز اینکه آقای احمدی نژاد تابع محض ولی امر مسلمین" باشد "نداشته و ندارد" و همین فرد سپس تاکید نمود که "مصلحی وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی است و هیچ اما و اگر نباید در میان باشد" و برای احمدی نژاد و مشاورانش که ممکن است به "اما و اگر" متوسل شوند روشن نمود که "اصولگرایان با هیچ فردی عقد اخوت نبسته اند".

استعفای حیدر مصلحی وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی و مورد قبول واقع شدن آن از سوی احمدی نژاد و این امر که سپس خامنه ای شخصا وارد ماجرا شد و بدون توجه به پذیرش این استعفا از سوی رئیس دولت وی را به عنوان "وزیر محترم اطلاعات" مخاطب قرار داده و از وی خواست که به کارش ادامه دهد، بار دیگر شدت تضاد های هیئت حاکمه را در مقابل دید عموم قرار داد. البته صرف شدت یابی تضادهای درونی حکومت، امر تازه ای نیست. همه می دانند که قدمت تضادهای جمهوری اسلامی به قدمت عمر خود این رژیم وابسته به امپریالیسم می رسد و هر بار در شرایط اوج یابی بحران نظام اقتصادی حاکم و تشدید مبارزات توده ای تضادهای غارتگران حاکم برای حفظ سیستم نیز بالا می گیرد. اما دور جدید تضاد بین بالاییها در شرایطی پدیدار شده که جمهوری اسلامی، برای نشان دادن استحکام خود چنین جلوه می داد که با بیرون کردن اصلاح طلبان از مراکز اصلی قدرت، "فتنه" برطرف و "رژیم" یک دست "شده است؛ اما هنوز چند صباحی از این جراحی بزرگ نگذشته که حال "رئیس قوه مجریه" که با هزاران تقلب و آدم کشی بر سر کار آمده، در جریان عزل و نصب های دولت خود به یک "شاخ" در مقابل اراده ولی فقیه تبدیل شده است.

در ارتباط با مساله عزل و نصب وزیر اطلاعات، در تاریخ ۲۸ فروردین، دفتر احمدی نژاد اعلام کرد که حیدر مصلحی از تصدی وزارت اطلاعات "کناره گیری" کرده و رئیس جمهور نیز این استعفا را پذیرفته است. سپس به دنبال این واقعه محمود احمدی نژاد با اعلام این که جلسه ای با رهبری داشته و طی آن دلایل خود را در خصوص پذیرش استعفای حیدر مصلحی به اطلاع وی رسانده است تاکید کرد که مصلحی دیگر وزیر

می کردند. این تضادها همچنین عدم صحت دیدگاهی را نشان می دهد که تضادهای درونی طبقه حاکم یعنی بورژوازی وابسته در ایران را واقعی ندانسته و آنها را صرفاً یک "بازی" برای فریب مردم جا می زند.

از آنجا که در طول عمر ننگین جمهوری اسلامی ما همواره شاهد انعکاس نادرست این واقعیت یعنی تضاد های درونی طبقه حاکمه و شاخ به شاخ شدن دارو دسته های درونی جمهوری اسلامی در صفوف مبارزاتی مردم خود بوده ایم و شاهد بوده ایم که چگونه برخی از نیرو ها با ادعای استفاده از تضاد های درونی طبقه حاکمه عملاً بازیچه دست جناح های درونی این رژیم سرکوبگر شده اند و بدون توجه به ماهیت این اختلافات به پشتیبانی از یک جناح در مقابل جناح دیگر پرداخته و به این وسیله لبه تیز مبارزه مردم برای سرنگونی تمامیت جمهوری اسلامی را کند نموده اند، ضروری است به این امر توجه شود که چرا این دسته ها به جان هم می افتند و جایگاه این مساله در تعیین خط و خطوط مبارزه کارگران و زحمتکشان ما چیست؟ و آیا اختلاف جناح های درونی طبقه حاکمه هویت مردمی و دمکراتیک برای هیچ یک از دسته بندی های درونی این رژیم ایجاد می کند یا همه دسته های درونی این نظام سر تا پا جنایتکار بوده و هستند؟ و مهمتر از همه شیوه درست استفاده مردم ما از این اختلافات چگونه باید باشد؟

واقعیت این است که جمهوری اسلامی حافظ نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر کشور و کانال اصلی نفوذ امپریالیستها بر ایران می باشد به همین دلیل هم همه دسته بندی های درونی آن حافظین این نظم ظالمانه و ضد مردمی بوده و هر یک در تلاش اند تا با کسب جایگاه برتر در دستگاه دولتی سهم هر چه بیشتری از استثمار و

چپاول کارگران و توده های ستمدیده را به جیب بزنند. به همین دلیل هم اختلافات آنها با همدیگر هیچ هویت دمکراتیک و مردمی برای آنها ایجاد نمی کند. برای نمونه در جریان همین انتخابات سال ۸۸ که موسوی خود را برنده انتخابات اعلام نمود بر عکس شورای نگهبان و خامنه ای برنده انتخابات خود ساخته و "مهندسی" شده را احمدی نژاد معرفی نمودند. به این ترتیب بین موسوی و کروبی با احمدی نژاد و خامنه ای مشکل پیدا شد، اما درست در همین دوره تشدید اختلافات ما شاهد بودیم که علیرغم همه این تضادها و برغم اینکه میلیونها نفر در اعتراض به جمهوری اسلامی به خیابانها ریختند موسوی تاکید می کرد که خواهان "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر" است. خوب خود این واقعیت نشان می دهد که اختلافات درونی طبقه حاکمه نه بر سر کلیت نظام سرکوبگرانه حاکم بلکه بر سر سهم بیشتری در قدرت و بکار گیری روشهای مختلفی است که هر دسته برای سرکوب و مهار مبارزات توده ها ارائه می دهند. در شرایطی که مبارزات مردم لرزه بر پایه های نظام حاکم انداخته است و ذوالنور از "چشم" و "گوشه های" خامنه ای در سپاه در رابطه با تظاهرات ۲۵ بهمن اعتراف می کند که: "همین ۲۵ بهمن ۸۹ بود که پرسنل نیروی انتظامی در همان اوایل کار مرعوب بزرگی جمعیت شدند" بنابراین هر کس فریب تبلیغات این دسته بندی ها را بخورد و انرژی و توان خود را جهت پیشبرد خط و خطوط آنها قرار دهد، نهایتاً جز در جهت تقویت کل نظام حاکم کاری نکرده است. در شرایطی که بستر اصلی اختلافات بالائی ها چگونگی مقابله با رشد بحران نظام اقتصادی-اجتماعی و مهار اوج گیری خشم و نفرت توده ها و مبارزات آنهاست به هیچ

وجه نباید اجازه داد که دسته های درونی رژیم در پوشش این اختلافات مردم را فریب داده و انرژی مبارزاتی آنها را به هرز ببرند.

البته تاکید بر این واقعیت به هیچ وجه نیرو های مردمی را از استفاده از این تنشها باز نمی دارد، چون تجربه نشان داده که هر تحول بزرگ اجتماعی زمانی به موفقیت دست می یابد که مبارزات مردم توانسته باشد این تضاد ها را تشدید کرده و از فضای ایجاد شده در جهت نابودی تمامیت سلطه دشمن حاکم سود جوید. بنابراین موضع درست مردم ما و نیرو های انقلابی وابسته به آنها در مقابل چنین اختلافاتی نه دنباله روی از این جناحها و تقویت یکی در مقابل دیگری بلکه استفاده از فضا هائی که این اختلافات شکل می دهد جهت تشدید مبارزه برای نابودی کلیت نظام حاکم می باشد.

بدون شک اختلافات باندهای درونی جمهوری اسلامی با ابقای وزیر اطلاعات از سوی ولی فقیه جنایتکار جمهوری اسلامی پایان نیافته بلکه بر عکس بیشتر و شدید تر هم می شود و ما در آینده شاهد جلوه های هر چه بیشتری از این اختلافات خواهیم بود؛ اما آنچه به مردم ما امکان می دهد تا از این تضاد ها به نفع اهداف انقلابی خود هر چه بیشتر سود جویند تلاش دو چندان برای هر چه بیشتر متشکل شدن و تشدید مبارزه بر علیه کلیت نظام حاکم می باشد نظامی که تنها در بستر رادیکالیزه شدن مبارزات توده ها و توسل آنها به قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه است که ملزومات نابودی اش فراهم گشته و کارگران و توده های ستمدیده امکان می یابند به آزادی و دیگر مطالبات اساسی خود دست یابند.

مصاحبه با یک فعال کارگری... از صفحه ۱۸

طبقه کارگر نیز در یک جامعه‌ی که فرهنگ آن فرهنگ طبقه حاکم است زندگی می‌کند و طبیعی است که متأثر از گرایش‌های درون جامعه گردد. بله کارگران بنا به هر دلیلی به گرایش‌های متفاوتی تقسیم شده بودند. البته این زمانی بود که هنوز ماهیت بعضی از اشخاص و احزاب سیاسی کاملاً رو نشده بود و کارگران بنا به نوع رسانه‌ی که از آن استفاده میشد به دنبال گرایش‌های متفاوتی می‌رفتند. در آن زمان یکی از گرایش‌های رایج و جا افتاده مبارزه مسلحانه بود. با توجه به اینکه گفتم در دورن طبقه کارگر گرایش‌های مختلفی وجود دارد البته گرایش‌های هم بودند که توافقی با مبارزه مسلحانه نداشتند. اما در درون محفلی که من فعالیت می‌کردم که محفلی کاملاً کارگری بود، اکثر معتقد به مبارزه مسلحانه بودیم.

سئوال: آیا قبل از قیام بهمن ۱۳۵۷ کارگران، سازمان چریک‌های فدائی خلق را می‌شناختند؟ سازمان مجاهدین خلق را چگونه؟

پاسخ: بله؛ کاملاً می‌شناختند و گرایش‌های بودند که در صدد ارتباط با این تشکلات بودند. اما اختناق حاکم و وضعیت خود این سازمان‌ها این ارتباط دوطرفه را موقوف نمود به روزهای بهمن ماه.

سئوال: در صورتی که کارگران در این مقطع با چریک‌های فدائی خلق آشنا بودند و با عناصری از آنها را می‌شناختند، آیا نسبت به آنها گرایش داشتند؟

پاسخ: همانطور که در بالا گفتم، از نظر شهرت سازمانی، سازمان‌های سیاسی و بخصوص سازمان‌هایی که مبارزه مسلحانه را در پیش گرفته بودند، بعد از سال پنجاه رفته رفته کامل برای همه شناخته شده بودند. اما از این نظر که کارگران با افراد و یا رهبران این سازمان‌ها آشنایی داشته باشند اینچنین نبود. زمانی که ساواک فاجعه تپه‌های اوین را آفرید و نام ۹ نفری که تیرباران شده بودند در روزنامه‌ها منتشر شد، من متوجه شدم که کارگران کمتر با رهبران اینگونه سازمان‌ها آشنایی دارند. البته زمانیکه رفیق اشرف دهقانی از زندان شاه خود را آزاد کرد، اسم او در خیلی جاها شنیده می‌شد. این امر هم به دو دلیل بود اول اینکه کمتر اتفاق افتاده بود که کسی از زندان فرار کند و دوم اینکه دختری جوان توانسته بود از زندان‌های مخوف شاه فرار کند.

(ادامه دارد)

انقلاب و ضد انقلاب در لیبی!

اشرف دهقانی

تحلیل خود روی این ادعای غیر واقعی و بی اساس، به توضیح دلایل حمله به لیبی می پردازند. آنچه باعث چنین گمراهی شده اساساً قبول تبلیغاتی است که از بدو روی کار آمدن قذافی برای سرپوش گذاشتن به اعمال او در خدمت به سرمایه داران بین المللی، از طرف محافل مختلف در مورد وی به راه انداخته شد که از نوع همان تبلیغاتی بود که بعداً در مورد خمینی ساز کردند و موجودی که اساساً با خواست و صلاحیت امپریالیست ها بروی کار آورده شد را ضد امپریالیست جا زدند.

با قبول ادعاها و تبلیغات فوق الذکر، در شرایطی که جنگ تجاوزکارانه آمریکا و دولت های غربی دیگر در لیبی در متن مبارزات انقلابی توده ها در دنیای عرب صورت گرفته است، با مقایسه تاکتیک های بکار برده شده توسط آنها در این مبارزات، مطرح می شود که گویا آمریکا منافع اقتصادی بزرگ و نفوذ لازم را در ارتش لیبی ندارد و گویا به این خاطر در رابطه با خیزش توده های این کشور نتوانست به همان برخورد و سیاستی متوسل شود که در مصر در پیش گرفت و نتوانست از قذافی هم همانند مبارک خواستار برکناری از قدرت شده و اداره مملکت را به ارتش بسپارد. هیچکدام از این ادعاها پایه واقعی ندارند. در حالی که اگر تبلیغات و ادعاها بی اساس در مورد قذافی به کنار زده شده و به خود واقعیت رجوع شود و قبل از هر چیز اعمال قذافی در سود رسانی به سرمایه داران بین المللی مورد توجه قرار بگیرد، آنوقت معلوم خواهد شد که این دیکتاتور نیز در خدمت گزاری "بی دریغ" به منافع آنان، کمتر از دیگران نبوده و در نوکری و سرسپردگی به قدرت های بزرگ حتی در مواردی جلوتر هم بوده است. هنوز چهار سال بیشتر از زمانی نمی گذرد که قذافی با گردن نهادن به یک سری سیاست های "نئولیبرالی" سرمایه داران بین المللی، به قیمت فقر و گرسنگی و خانه خرابی باز هم شدیدتر مردم رنجیده لیبی، به عقد قرار دادهای اسارت باری که از طرف آمریکا، بریتانیا و فرانسه به او تحمیل شد پرداخت و یک بار دیگر نوکری وفادارانه خود را به قدرت های غرب ثابت نمود. این را نیز همگان می دانند که پیش از آن که شعله های انقلاب توده های انقلابی عرب، منطقه و کشور لیبی را فرا گیرد، قذافی مورد دفاع و علاقه غرب قرار داشت و به قولی سارکوزی زیر پای او "فرش قرمز" بهن می کرد و وزیر امور خارجه و دیگر مقامات آمریکا وی را در آغوش می گرفتند.

از طرف دیگر در رد این توهم که گویا عدم نفوذ کامل آمریکا و شرکا در لیبی مانع از آن شده که آنها عین برخوردی که در مصر در مقابل با توده های انقلابی این کشور و خاموش کردن آتش مبارزات آنان صورت دادند در لیبی بکار نبرند، باید گفت که اساساً انتظار این که امپریالیست ها در همه جا از یک تاکتیک واحد برای به شکست کشاندن انقلاب توده ها استفاده کنند، نا بجاست. اتفاقاً انقلاب در تونس و مصر و مشاهده رشد سریع و موج وار حرکت انقلابی توده های مبارز در سراسر منطقه، بیش از پیش سیاستمداران آمریکائی را به اتخاذ تاکتیک های متنوع برای مقابله با توده های انقلابی و پیشبرد استراتژی دراز مدت خود سوق داده است. بر این اساس، به هیچوجه جای تعجب نیست که خیزش انقلابی توده ها در لیبی به گونه ای متفاوت مورد برخورد آنها قرار گرفت.

همه واقعیات فوق بیانگر آن هستند که دلیل برپائی جنگ در لیبی از طرف قدرت های بزرگ با طرح به اصطلاح نافرمانی قذافی از این قدرت ها و یا قائل شدن نوعی استقلال برای وی در مقابل

حمله ناتو به لیبی و به عبارت دیگر تجاوز نیروهای نظامی امپریالیستی به آن کشور با توجیه "دخالته انسان دوستانه"، ضرورت تحلیل اوضاع و طبیعتاً پاسخگویی به چرانی این حمله را درمقابل نیروهای سیاسی قرار داده است. شکی نیست که برای درک حقیقت و شناخت از اهداف واقعی این حمله نظامی، نه ادعاها و تبلیغات محافل مختلف آنهم با ماهیت های شناخته شده ارتجاعی شان، بلکه خود واقعیت های عینی باید مورد بررسی قرار گیرد؛ و مسلماً در این میان تحلیلی می تواند قابل تأمل و تعمق باشد که قادر شود با روشی دیالکتیکی، حقایق را از دل واقعیتهای موجود بیرون کشیده و آنها را در معرض شناخت دیگران قرار دهد.

امروز در برخورد به تحلیل های موجود از علت حمله نظامی دولت های سرمایه داری غرب به لیبی به طور عمده و برجسته با دو ادعا روبرو هستیم که هیچکدام از پایه عینی برخوردار نمی باشند. ادعای اول که اشاعه دهندگانش، خود نیروهای امپریالیستی و مبلغین بی نقابشان هستند جهت لاپوشانی منافع و مطامع امپریالیستی، حمله نظامی به لیبی را با ادعای "نجات" مردم از دست وحشی گری های دیکتاتور لیبی توجیه کرده و توضیح می دهند. روشن است که این برخورد عوام فریبانه در شرایطی که مردم هشیار و آگاه جهان پیش از این در رابطه با حمله به افغانستان و عراق توجیحات مشابهی را شنیده ولی در جریان عمل و در تجربه خود به دروغین و ریاکارانه بودن آنها پی برده اند، قادر به فریب آنها نیست.

رسوائی چهره خونین سرمایه داران بین المللی امروز به حدی است که حتی مبلغین با نقاب یا به طور کلی نیروهای راستی که توجیه سیاست های امپریالیستی و گمراه کردن اذهان برای درک حقیقت امر، کار و وظیفه آنهاست نیز نمی توانند جز با ادعان به "ریاکارانه" و "سالوسانه" بودن توجیه دولت های امپریالیستی در برپائی جنگ در لیبی سخن بگویند. به خصوص که در شرایط اوج گیری مبارزات انقلابی در منطقه ای بسیار حساس و حیاتی برای امپریالیست ها و در شرایطی که همه حکومت های مزدور در این منطقه با وحشی گری تمام و با سرکوبگری های بی رحمانه به مقابله با توده های مبارز تحت ستم می پردازند، آنها قادر نیستند به افکار عمومی جهان توضیح دهند که اگر بحث بر سر دفاع از "حقوق بشر" و "انسان دوستی" است چرا آن به اصطلاح انسان دوست ها و مدافعین حقوق بشر روی جنایات بسیار وحشیانه ای که هم امروز در سوریه اعمال می شود و مردم توسط نیروهای مسلح رژیم حاکم هر روز در خون خود غلطانده می شوند، چشم بسته اند؟ چرا انسان دوستی آنها در بحرین، در یمن و غیره گل نمی کند؟ چرا هنگامی که مردم ایران در سال ۸۸ به طور علنی و آشکار در تجمعات میلیونی خود مورد حملات شدیداً جنایتکارانه مزدوران رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته و مزدوران مسلح رژیم حتی در خیابانها به طور وحشیانه به شکنجه زنان و مردان می پرداختند، تلنگری هم به احساسات به اصطلاح بشردوستانه اوپاما و شرکا وارد نیامد؟! و امروز آنها در مقابل اعدام های گسترده و جنایت کارانه جمهوری اسلامی چه احساسات به اصطلاح انسان دوستانه از خود نشان می دهند؟

ادعای دوم در رابطه با جنگ در لیبی، "مستقل" و "ملی" خواندن قذافی و یا نسبت "نافرمانی" دادن به او در مقابل اربابان امپریالیست اش می باشد. متأسفانه بسیاری از نیروها، حتی آنهایی که متعلق به نیروهای درون خلق هستند، با استوار کردن

هدف این جنگ را اساساً باید در الزامات خاص شرایط انقلابی کنونی در منطقه بسیار حساس و حیاتی خاورمیانه و مناطق نفت خیز اطراف آن برای سرمایه داران بین المللی که از موقعیت ژئوپولیتیک بسیار مهم نیز برخوردار است، با توجه به استراتژی اخیر امپریالیسم آمریکا در این منطقه بررسی نمود. بر این اساس با قاطعیت می توان گفت که اهداف این جنگ به هیچوجه صرفاً به خود لیبی محدود نیست... آنچه در ارتباط با عملکردهای ارتجاعی و جنگ طلبانه آمریکا - که بر بنیان استراتژی جدید این امپریالیسم تنظیم گشته - مشاهده می شود، مبین آن است که امپریالیسم آمریکا با تکیه بر قهر و خونریزی می کوشد تا تقسیمات قبلی و توافقات پیشین بین خود و دیگر امپریالیست ها را در کشورهای تحت سلطه به ضرر امپریالیست های دیگر و رفقای جهانی اش بر هم بزند.

کلیدی و اساسی هم باید در اینجا مطرح شود و آن این که "شورای ملی" نوظهور در لیبی از چه ماهیتی برخوردار است! آیا به صرف این که این شورا بر علیه قذافی، دشمن قسم خورده مردم تحت ستم لیبی، مبارزه مسلحانه ای را رهبری می کند، می توان آن را یک نیروی مردمی به حساب آورد؟ آیا مشخصات و مختصات یک نیروی مردمی که اساساً برای تحقق خواسته های اقتصادی و سیاسی توده ها می جنگد در این شورا وجود دارد؟ همه واقعیت ها بیانگر پاسخ منفی به این سئوالات هستند.

واقعیت این است که به دلیل شرایط اختناق شدید وسلطه طولانی دیکتاتوری قهر آمیز در لیبی، مردم این کشور از امکان ایجاد تشکل های مردمی محروم و در شرایط قیام توده ای بر علیه رژیم قذافی فاقد تشکل یا تشکلات انقلابی بودند، و هیچ نیروی واقعاً مردمی و انقلابی در آنجا وجود نداشت که مبین خواست ها و نظرات توده های تحت ستم لیبی باشد. بنابراین، در چنین شرایطی، پیوستن واحد های متشکلی از ارتش ضد خلقی لیبی به توده ها چه مفهومی جز این می تواند داشته باشد که این واحد ها بدون آن که تحت رهبری تشکل یا تشکل های مردمی قرار بگیرند و نیروی خود را در خدمت اهداف انقلابی آنها قرار بدهند، برعکس نیروی توده های پراکنده و بی سازمان را در خدمت گرفته و سعی کرده اند با قرار دادن خود در رأس آنها، توده های شورشی جان به لب رسیده از مظلوم و وحشیگری های رژیم قذافی را به نام اپوزسیون آن رژیم، تحت رهبری خود در آورند!

از همان آغاز جنگ داخلی در لیبی شواهد و فاکت های عینی وجود داشت که نشان می داد دست های پرقدرتی در کار است که می کوشد انقلاب توده های مردم لیبی را از مسیر انقلابی خود منحرف و آن را به جهت دلخواه خویش سوق دهد. بلافاصله پس از آغاز جنگ داخلی در لیبی، بر اساس گزارشات منتشر شده در رسانه های غربی، از جمله در نیویورک تایمز، معلوم شد که مأموران سیا (سازمان جاسوسی آمریکا) مستقر در این کشور (این عوامل خیلی پیش از وقایع اخیر، رسماً با توافق قذافی در آن کشور حضور داشتند) با به اصطلاح شورشیان در ارتباط بوده و مستقیماً در اداره و پیشبرد امور جنگ دخالت دارند. معلوم شد که آمریکا بی درنگ مأموران دیگری را نیز برای سازماندهی و تقویت نیروی "شورشیان" به لیبی اعزام داشته است. به خصوص در اکثر رسانه های غربی (از جمله در سی ان ان) از شخصی به نام خلیفه هفتار اسم برده شد که سالها در نزدیکی مقر مرکزی سیا زندگی می کرد و با سیا در ارتباط بود. او بلافاصله پس از شروع ناآرامی ها، از آمریکا به لیبی فرستاده شد و اکنون یکی از فرماندهان مهم به اصطلاح شورشیان در لیبی می باشد. جای هیچ تردیدی نیست که مأموران سیا در صورتی که "شورشیان" و "شورای ملی" تازه تشکیل شده، از ماهیت مردمی برخوردار بودند، هرگز چنان رابطه ای را با آنان برقرار نمی کردند (تجربه مبارزه مسلحانه توده ای در کردستان خودمان و چگونگی برخورد آمریکا و دیگر نیروهای امپریالیستی آنها در شرایطی که خمینی، شعارهای تند به اصطلاح ضد امپریالیستی بر علیه آمریکا می داد و غرب هم در تبلیغات، از ضدیت جمهوری اسلامی با خود سخن می

سرمایه داران بین المللی قابل توضیح نیست؛ بلکه برای این منظور باید منافع آن قدرت ها و الزامات شرایط جدید، چه در خود لیبی و چه در کل منطقه مورد توجه و بررسی قرار گیرد، امری که مورد برخورد این مقاله در سطور پائین خواهد بود. اما پیش از آن لازم است از روندی که قبل از حمله ناتو به لیبی طی شد، تصویری ارائه گردد.

ناکتیک سرکوب انقلاب در لیبی

همانطور که می دانیم هنوز شعله های انقلاب در لیبی کاملاً سر بر نکشیده و مردم مبارز هنوز فرصت تداوم تظاهرات خیابانی را هم نیافته بودند که ظاهراً مبارزه مسلحانه "توده ها" بر علیه قذافی و رژیم دیکتاتورش عمدتاً در شهرهای شرق کشور - جایی که منابع غنی نفت لیبی بیشتر در آنجا قرار دارد (بنا به گزارشات منتشره، نزدیک به ۸۰ درصد از ذخیره نفتی عظیم لیبی در خلیج سیدرا در شرق لیبی واقع شده است) آغاز شد. ظاهر امر این طور نشان می داد که گویا با اولین حرکت های توده ای بر علیه رژیم ضد خلقی قذافی، ارتش این کشور که در طی سالیان طولانی مدافع و حافظ آن رژیم و ستون اصلی در حفظ مناسبات ظالمانه و سرکوبگرانه حاکم بر مردم رنج دیده لیبی بوده است، یک باره فرو ریخت و شیرازه اش چنان از هم گسست که واحد هائی از آن جدا شده و به مردم مبارز پیوستند، آنهم با حفظ تشکل و ساختمان درونی خود!!

در قسمت غرب، توده های مبارز توسط قذافی سرکوب شدند و او همچنان با تکیه دادن بر مسند قدرت، ادعای همیشگی خود که گویا مردم لیبی "عاشق" او هستند را تکرار نمود. اما در قسمت شرق، مبارزه مسلحانه ظاهراً توده ها بر علیه رژیم قذافی خیلی زود به آزاد کردن چند شهر انجامید، و با تکیه بر این نیروهای مسلح ظاهراً خلقی اعلام شد که " شورای ملی انتقالی لیبی" (۱) تشکیل شده است. به این ترتیب با شکل گیری اولین حرکت های مبارزاتی مردم تحت ستم لیبی، ناگهان اوضاع مملکت در هم ریخت و در لیبی یک جنگ داخلی که در یک طرف آن نیروهای مسلح تحت فرمان قذافی و در طرف دیگر نیروهای مسلح تحت فرمان " شورای ملی انتقالی لیبی" یا به اختصار "شورای ملی" قرار دارد، پا گرفت.

مسلماً از هم پاشیده شدن شیرازه امور یک ارتش ضد خلقی که سالهای طولانی با انسجام و استحکام درونی به انجام وظایف ضد انقلابی خود مشغول بود در مدت کوتاهی پس از اولین تجمعات اعتراضی و تظاهرات توده ای، در شرایطی که مردم هنوز حتی فرصتی برای استحکام نیروهای مبارزاتی خود را نیافته بودند، اصولاً باید هر انسان متفکری را به تأمل و تعمق وادارد تا ببیند که برچه اساسی چنین شد؟ اگر ارتش لیبی، ارتش پوسیده ای بود چرا پیش از این کسی شاهد نمودهائی از چنان از هم پاشیدگی در آن ارتش نبود؟! آیا دست هائی در کار بود که با توجه به وقوع انقلاب و رشد جنبش های انقلابی در دنیای عرب و پیش بینی این امر که توده های دربند لیبی نیز بپا خواهند خاست، وضع فعلی را بوجود آورد؟ به زبانی روشن تر، آیا واحدهای متشکلی از آن ارتش به دستور قدرتی بالاتر از قذافی از آن جدا شدند؟ بدستور یک مهره صاحب قدرت آمریکائی، کسی چون "هويزر"؟! همان ژنرال آمریکائی که امروز دیگر مردم آگاه ایران با توجه به اعترافات خود وی و اسناد دیگر، او را به خوبی می شناسند و خوب می دانند که وی در سال ۱۲۵۷ در شرایط اوج گیری انقلاب توده ها بدون اطلاع شاه وارد فرودگاه تهران شد و با سران ارتش به گفتگو پرداخته و دستور جدید آمریکا را به آنها ابلاغ نمود. بعد هم همگان دیدند که ارتشی که سالها خود را " ارتش شاهنشاهی" می نامید با اطلاع از موضع آمریکا مبنی بر انتقال قدرت از شاه به خمینی، از "شاهنشاه" روی برگردانده و آمادگی آن را پیدا نمود که یک باره خود را ارتش اسلام و در خدمت خمینی بخواند! این تجربه ای است که مردم آگاه و هشیار ایران نمی توانند آن را در برخورد به رویدادهای مشابه به دست فراموشی بسپارند. اما ضمن اکتاء به چنین تجربه ای، یک سنوالات

اگر صرف سرکوب مبارزات مردم لیبی در نظر گرفته شود، واقعیت این است که ارتش ضد خلقی لیبی به مثابه ستون فقرات نظام حاکم بر آن کشور، از همان آغاز خیزش توده های تحت ستم به وحشیانه ترین وجهی با آن برخورد نمود و هم اکنون نیز وظیفه ضد خلقی سرکوب مبارزات مردم را در جریان جنگ ارتجاعی داخلی تداوم می دهد. با توجه به این واقعیت و سطح فعلی مبارزات و تشکل مردم لیبی، اگر پارامترهای دیگری در کار نبودند، نیازی به مداخله نظامی مستقیم نیروهای امپریالیستی هم نبود و اوپاما و شرکا به همانگونه که در گرماگرم حمام خونی که جمهوری اسلامی در ایران بها کرده بود به مردم ایران گفتند که ما کاری به مسایل شما نداریم، با مردم لیبی سخن می گفتند و همان سبک برخورد و رفتاری را با قذافی در پیش می گرفتند که با خامنه ای در پیش گرفتند.

در کنفرانس گوادولوپ، نوکر بسیار وفادار خود، شاه را فدا و او را از صحنه سیاسی خارج نمودند) و در برخورد امپریالیسم آمریکا با صدام حسین و همچنین با حکومت دست ساز خود طالبان در افغانستان نشان داده شده بود.

نیروهای امپریالیستی در حمله به لیبی چه اهدافی را تعقیب می کنند؟

هدف این جنگ را اساساً باید در الزامات خاص شرایط انقلابی کنونی در منطقه بسیار حساس و حیاتی خاورمیانه و مناطق نفت خیز اطراف آن برای سرمایه داران بین المللی که از موقعیت ژئوپولیتیک بسیار مهم نیز برخوردار است، با توجه به استراتژی اخیر امپریالیسم آمریکادار این منطقه بررسی نمود. بر این اساس با قاطعیت می توان گفت که اهداف این جنگ به هیچوجه صرفاً به خود لیبی محدود نیست.

اگر صرف سرکوب مبارزات مردم لیبی در نظر گرفته شود، واقعیت این است که ارتش ضد خلقی لیبی به مثابه ستون فقرات نظام حاکم بر آن کشور، از همان آغاز خیزش توده های تحت ستم به وحشیانه ترین وجهی با آن برخورد نمود و هم اکنون نیز وظیفه ضد خلقی سرکوب مبارزات مردم را در جریان جنگ ارتجاعی داخلی تداوم می دهد. با توجه به این واقعیت و سطح فعلی مبارزات و تشکل مردم لیبی، اگر پارامترهای دیگری در کار نبودند، نیازی به مداخله نظامی مستقیم نیروهای امپریالیستی هم نبود و اوپاما و شرکا به همانگونه که در گرماگرم حمام خونی که جمهوری اسلامی در ایران بها کرده بود به مردم ایران گفتند که ما کاری به مسایل شما نداریم، با مردم لیبی سخن می گفتند و همان سبک برخورد و رفتاری را با قذافی در پیش می گرفتند که با خامنه ای در پیش گرفتند.

در مورد پارامتر نفت، موضوع اندکی پیچیده است. چاه های غنی نفت لیبی پیش از این جنگ نیز کاملاً در اختیار شرکت های امپریالیستی از آمریکا گرفته تا فرانسه و بریتانیا و ایتالیا و کانادا و غیره قرار داشت و آمریکا و دیگران در چپاول این ثروت عظیم خلق لیبی مشکلی با قذافی نداشتند. با این حال در شرایط وقوع خیزش ها و انقلابات توده ای در منطقه بزرگ خاورمیانه که شاهرگ حیاتی برای تأمین و تضمین سود سرمایه داران بین المللی می باشد، و در شرایطی که این جنبش های انقلابی و چشم انداز شدت یابی و گسترش هر چه بیشتر آنها گردش سرمایه و خود موجودیت سرمایه را در این منطقه مورد تهدید قرار داده و می دهند، وجود منابع نفت در لیبی، آنهم مرغوبترین نفتی که هزینه استخراج و پالایش آن پائین است، یکی از مهمترین پارامترها در جنگ تجاوزگرانه کنونی ناتو در لیبی می باشد؛ پارامتری که موقعیت ژئوپولیتیک آن کشور نیز اهمیت هر چه فزونی به آن داده است.

لیبی با قرار گرفتن در کنار دریای مدیترانه، هم نزدیکترین راه را به بازارهای مصرف نفت در اروپا دارد و هم دروازه ای برای ورود

گفت را می توان بیاد آورد)، به رسمیت شناخته شدن "شورای ملی" از طرف فرانسه نیز خود بیانگر آن است که این توده های انقلابی و شورشی لیبی نیستند که با پیوستن واحد هائی از ارتش به آنان تقویت شده و کنترل بخشی از کشور را به دست خود گرفته اند بلکه این بخشی از ارتش سرکوبگر و ضد خلقی لیبی است که قدرت های عارتگر امپریالیستی با طیب خاطر آنها را مورد حمایت و مهر خود قرار می دهند. واضح است که "شورشیان" و شورای مذکور اگر از کمترین ماهیت مردمی برخوردار بودند و کمترین تعلقی به مردم مبارز و تحت ستم لیبی داشتند نه تنها هرگز این چنین مورد توجه امپریالیست ها قرار نمی گرفتند، بلکه آمریکا و سازمان سیا همان برخوردی را با آنها می کردند که در اقصی نقاط جهان انجام می دهند.

با کمی تأمل روی واقعیت های فوق کاملاً می توان بین چگونگی تلاش برای فرو نشاندن آتش مبارزه توده ای در مصر توسط آمریکا با همراهی دیگر سرمایه داران بین المللی، و آنچه در لیبی صورت گرفت شباهتی را مشاهده نمود. در مصر برای خاموش کردن شعله های انقلاب مردم، از ارتش ارتجاعی خواسته شد که از حمایت مبارک دست برداشته و اداره امور مملکت را خود بدست گیرد. در لیبی این وظیفه - دروند و طی مکانسیم هائی که فعلاً مورد بحث ما نیست- به دو بخش از هم جدا شده ارتش محول شده است. اگر ارتش تحت فرمان قذافی از طریق سرکوب آشکار به مقابله با توده های انقلابی می پردازد، بخش دیگری از همان ارتش که اکنون به نام "شورشیان لیبی" و "شورای ملی" وارد عمل شده است، تحت نام مبارزه با قذافی به کنترل مبارزات مردم و خاموش کردن آن مبارزات مشغول است. بنابراین، یک جنبه از نقش جنگ داخلی در لیبی فرو نشاندن مبارزات مردم و به هرز بردن نیروی انقلابی آنهاست (همانطور که در ایران بعد از انقلاب ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی سال ۵۷ نیز جمهوری اسلامی ازجنگ ایران و عراق جهت هرز بردن نیروی مردم و پاک کردن صورت مسأله انقلاب مردم ایران سود جست). از جنبه ای دیگر، کنار نزدن قذافی همچون مبارک از قدرت (هرچند این تاکتیک در مصر پس از هفته ها مبارزات گسترده توده ای صورت گرفت) و تبلیغات بر علیه قذافی به عنوان یک شیطان و سرکوبگری وحشی، زمینه را برای حمله نظامی نیروهای امپریالیستی به لیبی فراهم نمود. به این نکته هم باید اشاره کرد که با توجه به نقش مستقیم آمریکا در برپائی جنگ داخلی در لیبی، در واقعیت امر، جنگ در لیبی با ماهیت امپریالیستی اش قبل از حمله ناتو در این کشور آغاز شده بود.

امروز که جنایات رژیم قذافی در حق مردم مبارز لیبی، به دست آویزی برای آمریکا و دیگر نیروهای امپریالیست برای به راه انداختن بساط جنگ و دخالت تجاوزگرانه در امور داخلی آن کشور تبدیل شده است، توجه به این امر مهم ضروری است که جنگ امپریالیست ها با دیکتاتورهای دست نشانده شان به هیچوجه اعتبار مستقل بودن و یا داشتن قدرت مانور و نافرمانی برای آن حکومت ها فراهم نمی کند. واقعیت این است که امپریالیست ها یا همان سرمایه داران بین المللی که از طریق استثمار شدید نیروی کار ارزان و با غارت ثروت های طبیعی در کشورهای تحت سلطه به مافوق سود دست می یابند، درست برای حفظ سلطه خود بر این کشورها و تضمین سودهای کلانشان، بسته به الزامات شرایط خاص، به جنگ حتی با مهره های وفادار خود می پردازند؛ امری که پیش از این در افغانستان و عراق شاهد آن بودیم و آنچه در لیبی اتفاق افتاده مورد تازه ای نمی باشد. اساساً باید دانست که امپریالیست ها برای حفظ منافع خود در کشورهای تحت سلطه و مقابله با توده های انقلابی، هیچوقت سرنوشت خود را با سرنوشت دیکتاتورهای دست نشانده شان در این کشورها گره نمی زنند. این تجربه ای است که در جریان مبارزات ضد امپریالیستی و آزادیخواهانه جاری مردم تحت ستم در تونس و مصر نیز یک بار دیگر تکرار و حقانیت آن به ثبوت رسید. همانطور که پیش از این در جریان انقلاب مردم ایران در سال ۱۳۵۷ (امپریالیست ها جهت به شکست کشاندن آن انقلاب و حفظ نظام سرمایه داری حاکم بر ایران، طی تصمیم جمعی خود

به طور کلی و در برخورد به جنبه های گوناگون استراتژی جدید امپریالیسم آمریکا (در اینجا به طور مشخص بحث بر سر منطقه خاورمیانه می باشد) باید گفت که این امپریالیسم از یک طرف با برپایی جنگهای خونین و ارتجاعی در صدد مقابله با بحران لاعلاج خویش است از طریق راه اندازی صنایع نظامی و تولید ابزارهای کشتار و مرگ، و از این طریق رونق دادن به "تولید" و تضمین سود سرمایه داران و از طرف دیگر با اتکاء به نیروی نظامی برتر خود خواهان بردن سهم هر چه بیشتری از غارت منابع و ثروت های کشورهای تحت سلطه نسبت به دیگر سرمایه داران غارتگر و تحکیم هر چه بیشتر نفوذ خود در این کشورها می باشد؛ در عین حال با توسل به جنگ و ایجاد پایگاه های نظامی و میلیتاریزه کردن منطقه نیز در مقابل آن رقبا صف آرانی نموده و در تلاش است تا موقعیت برتر خود در جهان امپریالیستی را همچنان حفظ و تداوم بخشد.

آنچه در ارتباط با عملکردهای ارتجاعی و جنگ طلبانه آمریکا - که بر بنیان استراتژی جدید این امپریالیسم تنظیم گشته- مشاهده می شود، مبین آن است که امپریالیسم آمریکا با تکیه بر قهر و خونریزی می کوشد تا تقسیمات قبلی و توافقات پیشین بین خود و دیگر امپریالیست ها را در کشورهای تحت سلطه به ضرر امپریالیست های دیگر و رفیای جهانی اش بر هم بزند.

به طور کلی و در برخورد به جنبه های گوناگون استراتژی جدید امپریالیسم آمریکا (در اینجا به طور مشخص بحث بر سر منطقه خاورمیانه می باشد) باید گفت که این امپریالیسم از یک طرف با برپایی جنگهای خونین و ارتجاعی در صدد مقابله با بحران لاعلاج خویش است (از طریق راه اندازی صنایع نظامی و تولید ابزارهای کشتار و مرگ، و از این طریق رونق دادن به "تولید" و تضمین سود سرمایه داران) و از طرف دیگر با اتکاء به نیروی نظامی برتر خود خواهان بردن سهم هر چه بیشتری از غارت منابع و ثروت های کشورهای تحت سلطه نسبت به دیگر سرمایه داران غارتگر و تحکیم هر چه بیشتر نفوذ خود در این کشورها می باشد؛ در عین حال با توسل به جنگ و ایجاد پایگاه های نظامی و میلیتاریزه کردن منطقه و تقویت نیروی نظامی خود نیز در مقابل آن رقبا صف آرانی نموده و در تلاش است تا موقعیت برتر خود در جهان امپریالیستی را همچنان حفظ و تداوم بخشد. شکی نیست که تحت سلطه نگاه داشتن توده ها و سرکوب مبارزات آنها در کنه این استراتژی قرار دارد؛ و به همین خاطر مقابله با مردم تحت ستم کشورهای تحت سلطه و مهار انقلابات آنان به خصوص در شرایط اوج گیری جنبش های توده ای، در این استراتژی از برجستگی هرچه بیشتری برخوردار است.

حمله نظامی ناتو (سازمان نظامی ای که امپریالیسم آمریکا قدرت اصلی در آن بوده و رهبری آن در اساس به عهده اوست) به لیبی درست در ارتباط با استراتژی اخیر آمریکا و در بستر شرایطی صورت گرفته است که این نیروی امپریالیستی برای تخفیف شدت بحران های خود، و کوشش در بردن سهم هر چه بیشتری از غارت منابع طبیعی و استثمار نیروی کار در کشورهای تحت سلطه به خصوص در مناطق نفت خیز، و کسب بازارهای هر چه وسیعتر برای صدور کالا در رقابت و در ضدیت با نیروهای امپریالیست دیگر، و ضرورت مقابله با توده های انقلابی و سرکوب مبارزات آنان، بر طبل جنگ کوبیده و سیاست حضور نظامی در مناطق نفت خیز و دارای اهمیت ژئوپولیتیکی را در پیش گرفته است. در اینجا با توجه به این که اولین بمب ها از طرف فرانسه بر سر ساکنین لیبی فرو ریخته شد، لازم است به این موضوع نیز پرداخته شود.

همانطور که می دانیم قبل از این که شورای امنیت سازمان ملل متحد با تصویب قطعنامه ای، به حملات هوایی به لیبی صورت قانونی داده و اعمال به اصطلاح مقررات پروزا ممنوع بر قراز آسمان آن کشور را مجاز بشمارد تا مثلاً جنگنده های تورنادو و تایفون بریتانیا وارد کارزار خونین و ارتجاعی خود بشوند، فرانسه شدیداً بر لزوم دخالت نظامی در لیبی تأکید می نمود. در واقع هم آنچه ظاهر امر نشان داد این بود که دخالت نیروهای امپریالیستی در

کالاهای امپریالیستی به قاره افریقا به شمار می رود و در واقع، به مثابه "دروازه افریقا"، یک شاهراه اقتصادی کلان برای غرب می باشد.

اما درک اهمیت پارامتر نفت در جنگ کنونی در لیبی بدون شناخت از استراتژی اخیر آمریکا در منطقه خاورمیانه ممکن نیست. در حقیقت تنها با شناخت از این استراتژی و در راستای درک الزامات خاص این استراتژی در شرایط کنونی است که می توان به توضیح دلایل اساسی و واقعی این جنگ پرداخت؛ و رابطه آن را با نفت در شرایطی خاطر نشان ساخت که از یک طرف رشد تضادهای فیمابین سرمایه داران بین المللی و شدت گیری بحران در سیستم جهانی سرمایه داری و از طرف دیگر انقلابات و خیزش های انقلابی توده ها در منطقه وسیعی از خاورمیانه و در دنیای عرب، سرمایه داران بین المللی (امپریالیست ها) به مثابه دشمنان اصلی توده های تحت سلطه را در شرایط بس اسفناکی قرار داده و با کوبیدن مهری بر نزدیکی پایان عمر آنان، ناقوس مرگ کل سیستم گنبدیده سرمایه داری را به صدا در آورده اند.

استراتژی مورد بحث که اساس آن در اواخر دوره زمامداری کلینتون مطرح شد، بر زمینه رشد فزاینده بحران در سیستم سرمایه داری آمریکا، افول قدرت اقتصادی امپریالیسم آمریکا در مقابل رقبا امپریالیستش در حین برخورداری او از قدرت نظامی وافر، قدرت گیری امپریالیست های دیگر و رشد هر چه بیشتر تضاد فیمابین آنان، طرحریزی شده و در جهت حفظ و تضمین تداوم سلطه و آقائی امپریالیسم آمریکا در سطح جهان مبنای خود را حضور مستقیم این امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه قرار داده است.

البته، دوره استعمار کهن سپری گشته و امروز دیگر هیچ قدرت امپریالیستی قادر به ایجاد و احیای آن شرایطی نیست که بر اساس مقتضیاتی در دوره خاصی از تاریخ بشر، به یک قدرت خارجی امکان فرمانروایی در سرزمینی را در دراز مدت می داد. اتفاقاً تجربه حمله آمریکا به افغانستان و عراق هم بیانگر آن است که آنها قادر به حاکمیت مستقیم نشده و مجبور به ایجاد حکومت های محلی دست نشانده خود در این کشورها شدند. اما با توجه به این که استراتژی امپریالیسم آمریکا اشغال و تحکیم آشکار قدرت خود در کشورهای تحت سلطه را تعقیب می کند، دولت آمریکا در پرتو حملات نظامی خود به این دو کشور تحت سلطه، امروز موفق به پیاده کردن نیروی نظامی گسترده ای در منطقه وسیع خاورمیانه، ایجاد پایگاه های نظامی و میلیتاریزه کردن هر چه بیشتر این منطقه گشته است.

همانطور که می دانیم از زمانی که سیستم سرمایه داری به آخرین مرحله خود یعنی به مرحله امپریالیسم رسیده است، سرزمین های جهان و منابع و ثروت های طبیعی در آنها و همچنین بازارهایشان مرتب بین قدرت های امپریالیستی دست به دست گشته و در واقع مورد تقسیم و تجدید تقسیم واقع شده اند. امروز در شرایطی که نفوذ و گسترش هر چه وسیعتر سرمایه های امپریالیستی در اقصی نقاط جهان، به برقراری مناسبات سرمایه داری در قریب به اتفاق کشورهای دنیا منجر شده است شاهد اشکال و جلوه های گوناگونی از تقسیم منابع و بازار سرزمین های تحت سلطه امپریالیستها فیمابین آنها هستیم. می توان دید که اگر در گذشته های نه چندان دور سرزمینی به طور کامل یا عمدتاً مورد بهره وری یک امپریالیست قرار داشت، با توجه به این که کسب مافوق سود (این سود علاوه بر سودی است که سرمایه داران بین المللی از استثمار نیروی کار در کشورهای متروپل بدست می آورند) اساس و جوهر سیاست امپریالیستی را در جوامع و مناطق نفوذ خویش تشکیل می دهد، امروز (به خصوص و به طور عمده) امپریالیست ها با شرکت های چند ملیتی شان با انجام توافقاتی بین خود بر حسب قدرتشان، هر یک به گونه ای در سرزمین واحدی پنجه افکنده و زالو وار با میکیدن خون مردم تحت سلطه خویش در آن سرزمین به تأمین و تضمین مافوق سود خویش می پردازند. در پرتو چنین واقعیتی

بر این امر نیز به خوبی واقفند که این قدرت لایزال توده های انقلابی در منطقه بزرگ خاورمیانه هست که قادر به مقابله با قدرت امپریالیستها، این اصلی ترین دشمنان مردم در بند سراسر جهان بوده، و در جریان رزمی قاطع و دلاورانه یا رهبری کمونیستی، خواهد توانست خاورمیانه و مناطق نفت خیز اطراف آن را به گورستانی برای همه سرمایه داران در این منطقه تبدیل نماید. بر چنین اساسی است که امروز در شرایطی که اقیانوس مبارزات انقلابی توده ها، امواج طوفانی خود را بر سراسر منطقه بسیار حساس و حیاتی در جهان، می گسترند، امپریالیستها برای گریز از مرگ محتومشان بیش از هر وقت دیگر به جنگ و آدم کنشی و خونریزی روی آورده اند. آنها بیش از هر وقت دیگر، با عملکردهای ارتجاعی و جنایتکارانه شان، برای توده ها در سراسر جهان ثابت می کنند که لنین حق داشت که از امپریالیسم به مثابه سرمایه داری طفیلی و گنبدیده نام برد و اعلام کرد که سیستم سرمایه داری دیگر تماماً با قهر و ارتجاع عجین شده و به دوره احتضار خود رسیده است. امروز، توده های در بند و همه کسانی که دل در گرو سعادت و رفاه و آزادی بشریت دارند هر چه ملموس تر این حقیقت را در می یابند که دیر نیست روزی که با نابودی سیستم جهانی سرمایه داری و بر ویرانه های آن، سوسیالیسم برپا گشته و دنیای نوینی را بروی بشریت بگشاید.

زیر نویس :

خبرگزاری فارس در حالی که برپا کنندگان این شورا را "انقلابیون" لیبی جا زد "که در ۲۷ فوریه، ده روز پس از آغاز انقلاب مردم لیبی تشکیل شد"، به معرفی بعضی از اعضای آن پرداخت. توجه به سابقه آنان، می تواند بیانگر آن باشد که چه کسانی به نام "انقلابیون" معرفی شده اند. خبرگزاری فارس می نویسد: " بر اساس توافق های بعمل آمده میان شوراهای شهرهای آزاد شده در ۵ مارس ماه جاری "مصطفی عبد الجلیل" وزیر دادگستری سابق رژیم قذافی به سمت رئیس و "عبد الحفیظ عبد القادر غوفه" به عنوان سخنگوی رسمی شورای ملی انتقالی لیبی انتخاب شدند.

اعضای شورای انتقالی

اعضای این شورا ۳۰ تن هستند و در ۵ مارس ماه جاری اولین جلسه خود را در شهر بنغازی دومین شهر بزرگ لیبی تشکیل دادند، مهمترین اعضای شورا به شرح ذیل هستند:

۱- "مصطفی عبد الجلیل" وزیر سابق دادگستری لیبی به عنوان رئیس شورا

۲- "عبد الحفیظ عبد القادر غوفه" نایب رئیس شورا و سخنگوی رسمی آن

۳- "علی العیساوی" سفیر سابق رژیم قذافی در هند و "محمود جبریل" دبیرکل پیشین شورای برنامه ریزی ملی در رژیم قذافی به عنوان مسئولان امور و رابط خارجی شورا

۴- "عمر الحریری" از جمله افسران مجری انقلاب ۱۹۶۹

۵- "عبدالرحمن شلقم" سفیر سابق رژیم قذافی در سازمان ملل متحد، نماینده سازمان در نهادها و سازمان های بین المللی

۶- از دیگر اعضای شورا باید از "احمد الزبیر" که ۳۰ سال را در زندان های قذافی سپری کرد و "سلوی ادغیلی" و وکیل "فتحی تربل" که به بیکری پرونده کشتار "ابوسلیم" را برعهده داشت و "فتحی باجا" استاد علوم سیاسی یاد کرد.

نام دیگر اعضای شورا به دلایل امنیتی فاش نشده است.

فروردین ۱۳۹۰

این کشور با آتش افروزی حریصانه سارکوزی به مثابه نماینده فعلی امپریالیسم فرانسه در لیبی آغاز شد. اما اگر همه واقعیات در نظر گرفته شوند خواهیم دید که عملکرد فرانسه در شرایطی بود که آمریکا پیشاپیش جنگ در آن کشور را از طریق به اصطلاح شورشیان لیبی به راه انداخته و رهبری آن را نیز در دست خود داشت (از طریق عوامل سازمان جاسوسی سیا مستقر در لیبی و مهره های جدیدی که از آمریکا به آنجا فرستاده شدند). درک اهمیت این موضوع در آن است که بدانیم که فرانسه که یکی از رقبای پر قدرت آمریکا در قاره افریقا محسوب می شود، نمی توانست در مقابل عملکردهای امپریالیسم آمریکا در لیبی دست روی دست نهاده و اجازه دهد که آمریکا در سایه جنگ و بکارگیری قدرت نظامی در لیبی نیز به همان گونه عمل کند که در طی جنگ و اشغال عراق بر علیه فرانسه رفتار نمود.

در واقع، اشتباه حریصانه امپریالیسم فرانسه برای حمله به لیبی که تا کنون از تحت سلطه قرار دادن مردم آن دیار منافع عظیمی برده، با تکیه بر دو واقعیت برجسته مرتبط به هم قابل توضیح است. اول این که فرانسه در کنار آمریکا و بریتانیا یکی از غارتگران اصلی نفت مرغوب لیبی بشمار می رود. واقعیت دوم این که، آمریکا در جریان تحمیل جنگ به عراق و اشغال نظامی آن کشور، به منافع فرانسه در این کشور لطمات جدی وارد نمود. اساساً، با اشغال نظامی عراق توسط آمریکا، بسیاری از قرار دادها و تعهدات و ده ها پیمان نامه اقتصادی و نظامی عراق مربوط به دوره صدام حسین با رقبای امپریالیست آمریکا، از جمله روسیه و فرانسه، ملغی گردید. همچنین به دلیل اشغال نظامی عراق توسط آمریکا، فرانسه بخشی از بازار خود را در عراق از دست داد. بنابراین با اتکاء به چنین تجربه ای فرانسه این بار به هر ترتیبی می بایست دست آمریکا را تا حد زیادی در اختصاص همه چیز به نفع خود در لیبی ببندد و اجازه ندهد که رقبای امریکائی اش در پرتو قدرت نظامی خود سهم شیر را در لیبی برای خود برداشته و سر فرانسه بی کلاه بماند. به عبارت دیگر، فرانسه در سایه بکارگیری قدرت نظامی خویش در لیبی می کوشد از امکان کنترل اوضاع به نفع خود برخوردار گردد تا از قاپیده شدن سهم مافوق سود امپریالیستی خود در لیبی از طرف رقیب و رقبایش جلوگیری نموده و از کنار زده شدن خود از خوان بعمای گسترده در لیبی ممانعت به عمل آورد.

در جمع بندی مطالب فوق باید گفت: در راستای استراتژی جدید آمریکا (که مبنای، زمینه ها و چگونگی عملکرد آن توضیح داده شد) تقسیم غارت نفت و دیگر ثروت های لیبی در آرایشی جدید بین امپریالیست ها، یکی از اهداف جنگ امپریالیستی در لیبی است. شکی نیست که این جنگ به ضرر منافع برخی از نیروهای امپریالیستی می باشد، از جمله به ضرر چین که از سال ۲۰۰۹ با سرمایه گذاری در این کشور، مشغول اکتشاف و استخراج نفت در لیبی است (چین حدود ۵ درصد نفت مورد نیاز خود را از لیبی وارد می کند). اما همانطور که تأکید شد حمله نظامی به لیبی صرفاً به خاطر تأمین منافع سرمایه داران ذینفع در نفت لیبی برپا نشده است. یکی از مهمترین اهداف این جنگ همچون مورد افغانستان و عراق، میلیتاریزه کردن و گسترش نفوذ نظامی هر چه بیشتر آمریکا و تا حدی شرکای اروپائیش در مقابل امپریالیست های دیگر از جمله امپریالیسم روس و چین می باشد.

موضوع دیگر با اهمیت عظیم و اساسی اش در این جنگ، کوشش امپریالیسم آمریکا (و سرمایه داران بین المللی دست اندر کار دیگر) برای تقویت نیروی نظامی خود در مقابل توده های انقلابی منطقه می باشد. مهار انقلابات توده ای در خاورمیانه و کشورهای اطراف برای تداوم دادن به غارت منابع طبیعی و استثمار کارگران و ربودن دسترنج دیگر توده های وسیع زحمتکش و رنج دیده این منطقه و کماکان تحت سلطه امپریالیسم نگاه داشتن آنان، اهدافی هستند که آمریکا و شرکایش با چهره و دستان خونین خود این بار در جریان جنگ در لیبی دنبال می کنند. اما، همه آنها، همه سرمایه داران امپریالیست و دولت هایشان،

نگاهی به یک گفتگوی ماندگار!

"نگاهی به یک گفتگوی ماندگار" عنوان مطلبی است که توسط رفیق فریبرز سجری، پس از انتشار متن "نوارهای گفتگوهای درونی بین دوسازمان چریکهای فدائی خلق ایران و مجاهدین خلق ایران - بخش مارکسیست"، در ارتباط با این گفتگوها نوشته شد و در نشریه آرش شماره ۱۰۵ و ۱۰۶، در مارچ ۲۰۱۱ منتشر گردید. اکنون این نوشته برای اطلاع خوانندگان "پیام فدایی" به چاپ می رسد.



چریک فدایی خلق، رفیق کبیر، حمید اشرف

ها اشاره می کنند. بنابراین حداقل یکی از مزایای انتشار اسناد واقعی جنبش مردم ایران این است که همگان متوجه می شوند که داستان سرانی ها وزارت اطلاعات که آنها را به عنوان "گزارش ساواک" جا می زند چقدر حقیقانه، مغرضانه و بی ارزش می باشند. در رابطه با نوارهای مذکور در جلد دوم کتاب منتشر شده از سوی "موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی" تحت عنوان "سازمان مجاهدین خلق پیدائی تا فرجام" در صفحه ۲۱۹ تحت عنوان گزارش ساواک آمده است که: "در یکی از خانه های امن مکشوفه تیم سیاسی - نظامی گروه به اصطلاح مجاهدین خلق، که به طرز بسیار ابتکاری و با مراعات اصول مخفی کاری جاسازی شده بود، چهار حلقه نوار مغناطیسی که بر روی آن مطالبی ضبط شده بود، به دست آمد... کیفیت ضبط مکالمات روی نوار ها ی مزبور نشان می دهد که مکالمات از طریق میکروفن گذاری پنهانی، ضبط شده" است (۱). آیا همین نمونه نشان نمی دهد که چگونه دشمن برای خراب کردن نیرو های مبارز، ضبط علنی و بر اساس توافق دو طرف مکالمات را به "میکروفن گذاری پنهانی" تبدیل کرده و با ادعای "کشف شنود" می کوشد تخم نفاق و بدبینی بین نیرو های مبارز بپاشد. و اکنون که آن "چهار حلقه نوار مغناطیسی" منتشر شده اند (به رقم ارائه شده کاری نداریم) آیا بار دیگر آشکار نمی شود که یکی از راه های مبارزه با روشهای مذبحخانه دشمن بر علیه نیرو های انقلابی، قرار دادن اسناد واقعی جنبش که هیچ بار امنیتی ای ندارند در معرض دید توده ها می باشد؟

در ارتباط با نوارهای مورد بحث البته لازم است که این سؤال بجا هم مطرح شود که اگر ملاحظات جان سختی، موجب می شده اند که نوارهای مذاکرات بین دو سازمان در اختیار عموم قرار نگیرند و هنوز هم بر اساس آنها تاخیر طولانی در پخش آنها توجیه می شود، حال این پرسش برجستگی می یابد که امروز چه ملاحظاتی باعث شده که از این اسناد جنبش انقلابی مردم ما رو نمائی شود؟ به خصوص که نویسنده این سطور چند سال پیش در دیداری حضوری با تراب حق شناس از وی خواست که آن نوار ها را جهت بررسی تاریخ سازمان فدائی در اختیارش قرار دهد اما نامبرده با این عنوان که نوارها خراب شده اند و قابل استفاده نیستند از این امر سر باز زد. در حالی که پس از گذشت چند سال از آن زمان، نوار ها منتشر شده اند و همگان به عینه می بینند که نوار های ارائه شده خراب نبوده و قابل استفاده بوده اند (۲)، قبل از اینکه به مطلب اصلی یعنی به بحث در مورد محتوای نوار ها بپردازیم لازم می دانم که توجه رفقائی که به این نوار ها گوش فرا داده و موضوع آنها را با اشتیاق دنبال می کنند به چند نکته ضروری جلب نمایم.

تعیین تاریخ مشخص برگزاری این جلسات آن گونه که از سوی تراب حق شناس اعلام شده یعنی پائیز سال ۵۴ از دقت لازم برخوردار نمی باشد. گرچه از یکی از نوار ها این استنباط حاصل می شود که آن جلسه مشخص باید قبل از آبان ۵۴ باشد اما در نوار های دیگر مواردی وجود دارد که اتفاقا بر تاریخ های دیگری دلالت می کنند. برای نشان دادن این تفاوتها می توان به موارد زیر اشاره نمود.

در یکی از نوار ها تقی شهرام جهت نشان دادن این امر که مجاهدین مارکسیست شده به جنبش مسلحانه تردیدی ندارند مطرح می کند که چون تشکیلات اش دارد "بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین" را برای چاپ دوم آماده می کند می شود این کار را متوقف کرده و برای رفع هر سوء تفاهمی مقدمه ای به "بیانیه" اضافه نمود.

شنیدن صدای مبارزین سالهای ۵۰ و به خصوص صدای رفیق کبیرحمید اشرف که در سخت ترین شرایط پلیسی و در زیر بال "وحشی خفاش خون آشام"، سالها جان بر کف بر علیه سلطه امپریالیسم و دیکتاتوری ذاتی این سلطه جنگید و سرانجام نیز جان بر سر تعهد انقلابی خویش نهاد، بی شک شور انگیز و خاطره بر انگیز است. به خصوص اگر به یاد آوریم که تعهد و پیمان او به آرمانهای طبقه کارگر و به کمونیسمی بود که پرچم اش با خون چنین رهبران و رزمندگانی سرخ گشته است. از آنجا که نوار های حاوی صدای آن مبارزین بخشی از اسناد جنبش انقلابی خلقهای ما و همچنین بازگو کننده برگهائی از تاریخ پر افتخار سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در دهه ۵۰ می باشد، باید از خارج شدن آنها از پستوی انبار ها و یا به قول رفیق حمید اشرف از "زوایای انبار ها" (نوار شماره ۲ قسمت ۲) دور از دسترس عموم، خوشحال بود؛ و به هر حال متشکر بود که چنین کاری صورت گرفته است.

اما همانقدر که هر رزمنده صف آزادی و سوسیالیسم، از دسترسی پیدا کردن به این نوار ها و شنیدن صدای مبارزین آن دوران و مطلع شدن از زوایای گوناگون اندیشه های آنها و موضوعات مباحثات فی مابین دو سازمان فعال در عرصه عمل مبارزاتی در آن سالهای پر تحرک انقلابی خوشحال می شود، همانقدر هم این سوال با برجستگی بیشتری در مقابلش قرار می گیرد که براستی چه ملاحظاتی رفیق تراب حق شناس یعنی دارنده نوار های مورد بحث را بر آن داشته بود که تا کنون این اسناد را از انظار عموم مخفی نگهدارد؛ آنهم در شرایطی که هیچ یک از کسانی که در این نوار ها از سوی سازمانهایشان سخن می گویند دیگر در بین ما نیستند- آنها را در دگرپی با نیرو های امنیتی رژیم ددمنش شاه جان باخته اند (رفقا حمید اشرف و بهروز ارمغانی) و یا در همان سالهای اولیه استقرار جمهوری اسلامی بدست جلادان این رژیم سرکوبگر اعدام گردیده اند (رفقا تقی شهرام و جواد قانلی)- و از آن مهمتر اینکه اکنون چند دهه است که سازمانهایی که نمایندگانشان در این نوار ها از سویشان سخن می گویند در بطن سیر رو به رشد مبارزه طبقاتی، تغییرات بزرگی کرده و برخی اساسا دیگر موجودیت عینی ندارند.

مایلم براین نکته نیز تاکید کنم که ملاحظات فوق قیل از اینکه از زاویه انتقادی مورد نظرم باشد، از این نظر طرح می شوند تا توجه دیگرانی که اسنادی از این دست در اختیار دارند را به ضرورت انتشار آنها جلب کنم. لازم است چنین کسانی نیز با پیش گذاشته و اسنادی که در اختیار دارند را حتی پس از گذشت این سالهای طولانی در معرض دید جنبش انقلابی قرار دهند. آنها اگر چنین کنند نه تنها به روشن شدن واقعیت ها در ارتباط با جنبش مردم ایران کمک خواهند کرد، بلکه باعث خواهند شد تا سم پاشی های دشمنان مردم بر علیه نیرو های مبارز جامعه برد کمتری پیدا کنند.

برای آن که هر چه بیشتر بر ضرورت در اختیار عموم قرار دادن اسناد جنبش تاکید کنم لازم است در ارتباط با نوار های مذکور بگویم که ماشین تبلیغاتی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ساهاست که تبلیغ می کند که بخش مارکسیست شده سازمان مجاهدین خلق بدون اطلاع فدائی ها مخفیانه مذاکرات فی مابین دو سازمان را ضبط می کرده است. در حالیکه کسی که این نوار ها را گوش بکند متوجه می شود که مذاکرات، با توافق دو طرف و علنا ضبط می شده و طرفین بار ها در جریان صحبتهای خود به نوارهای ضبط شده از گفتگو

بدیم" و این خود نشان می دهد که مهماندار جلسه رفقای فدائی بوده اند. بنابراین ادعای فوق الذکر مبنی بر اینکه: "نوارها را سازمان مجاهدین ضبط می کرده" و سپس نسخه ای از آنرا " در اختیار رفقای فدائی قرار می داده" به هیچ وجه از دقت و صحت برخوردار نمی باشد.

یکی دیگر از نکاتی که در رابطه با این نوار ها باید به آنها توجه نمود این امر است که **به دلایل نا معلومی** نوار شماره ۲ قسمت سوم (C) با نوار شماره ۳ قسمت اول (A) تقریباً مشابه است. نوار شماره ۲ با صحبت حمید اشرف شروع می شود ولی بعد شنونده متوجه می شود که بیشتر نوار شماره ۳ قسمت اول با نوار شماره ۲ قسمت سوم یکی است. انگار که صحبت ها قطع شده و مطالب نوار شماره ۲ جایگزین آنها شده است. در واقع تفاوت دو نوار یاد شده در این است که نوار شماره ۳ قسمت اول کمی طولانی تر است و در انتها مطالبی دارد که در نوار شماره دو دیده نمی شود. و یا نوار شماره ۲ قسمت چهارم (D) با نوار شماره ۳ قسمت دوم (B) همخوانی دارد و بخش بزرگی از این دو نوار یکی هستند. این امر بروشنی نشان می دهد که قدمت عمر این نوارها نه تنها بر کیفیت آنها تاثیر گذاشته بلکه باعث تداخل هائی هم در آن ها شده است!

با گذشت از ملاحظات فوق که در جای خود از اهمیت زیادی برخوردارند، اکنون به محتوای خود نوار های فعلا در دسترس بپردازیم.

یکی از برجسته ترین موضوعات در ارتباط با محتوای این نوار ها توجه به برخورد های حمید اشرف است. این نوار ها شخصیت کمونیستی حمید اشرف را یکبار دیگر و حال پس از گذشت حدود ۲۵ سال از شهادتش با برجستگی به شنونده نشان می دهد. برغم تبلیغات دشمن در این سالها که برای خدشه دار کردن شخصیت واقعی رفیق از هیچ اتهام رذیلانه ای به او خرداری نکرده بود، این نوارها به روشنی شخصیت والای این رهبر خستگی ناپذیر فدائی، منانت، نواضع، بردباری، شکیبایی و نکته بینی و قاطعیت وی در برخورد به مسایل را به همگان نشان می دهد. برآستی همانطور که برخی از شنوندگان تاکنونی این نوار ها مطرح کرده اند، بدون هیچ تعصبی از وی باید به عنوان "کوهی از منانت" نام برد. از طرف دیگر، در سال های اخیر، تبلیغات دشمنانه - و از جمله کتابی که وزارت اطلاعات در بهار ۸۷ منتشر نمود - می کوشیدند از حمید اشرف تصویر ورزشکاری ارائه دهند که هر چند بدن ورزیده ای داشته و در جوانی "قهرمان شنا" بوده، اما از فکر و اندیشه و آگاهی برخوردار نبوده و بیشتر اهل "عمل" بوده است. اما کسی که به این نوار ها گوش می کند فوراً متوجه می شود که این رفیق فدائی علاوه بر برخورداری از خصلت های برجسته کمونیستی، جنگجوی انقلابی ای است که نسبت به مسائل سیاسی دوران خود تا حد زیادی تسلط داشته و در شرایط جامعه خود از آگاهی و اطلاعات قابل توجهی برخوردار بوده است. رفیقی که گرچه هیچ گاه ادعای "تئوریسین" بودن نداشته اما به عنوان یک کمونیست آگاه با موضعی انقلابی بر اساس باورهایش حرکت کرده است. رفیقی که - چه با دیدگاه های سیاسی اش موافق باشیم و چه مخالف- هرگز اجازه نمی داد که لفاظی های روشنفکرانه جای پیشبرد وظایف انقلابی روزمره ای را بگیرد که خود وی و دیگر انقلابیون برای تحقق آنها در شرایط شدیداً دیکتاتوری (با همان توصیفی که شده در زیر بال "وحشی خفاش خون آشام")، دلاورانه مبارزه می کردند. البته در همین جا باید به این واقعیت هم اشاره کنم که با انتشار این نوار ها دشمن که می بیند تیغ زهر آگین تبلیغات ضد کمونیستی و ضد فدائی اش کند شده است همچون آفتاب پرست زشت خو رنگ عوض کرده و این بار خواهد کوشید با تحریف نظرات ارائه شده در این نوارها به تبلیغات ضد کمونیستی خود رنگ و روی جدیدی بخشد. پس اصلاً غیر قابل انتظار نخواهد بود که همچون همیشه شاهد هجوم دشمن و البته در گام اول بوسیله روشنفکران قلم به مزدش در شکل و ظاهری آراسته باشیم که مثلاً با استناد نادرست به این یا آن نکته از این گفتگوها، به سم پاشی بر علیه کمونیستها و شخص حمید اشرف بپردازند تا راه برای حمله پیاده نظام ولی فقیه یعنی لشکری از "سربازان گمنام امام زمان" باز هم بیشتر باز شود.

با استناد به این نوار ها روشن است که مذاکرات دو سازمان عمدتاً حول تغییر موضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین و روابط فی مابین دو سازمان و حدود و چشم انداز همکاری آنها دور می زند. امادر حاشیه این امر محوری، دو طرف به مسائل مختلفی اشاره می کنند که این مسایل، از رشد نیرو های مخالف جنبش مسلحانه در داخل کشور تا

عین حرفهای تقی شهرام در نوار شماره پنج قسمت سوم (C) چنین است: "در اینجا به هیچوجه چنین مسئله ای بیرون نمیاد که ما تردیدی داریم راجع به جنبش مسلحانه، ببینید اصلاً قواعد، قضیه درست ضدش فهمیده شد. ما می توئیم اینو آگه شما نمونه شو نشونمون بدید حتی مشخصاً در این چاپ دومش که میخوایم بذاریم متوقف کنیم توضیح مجددی در مقدمه بدیم که از نظر ما چیه". اما چاپ اول "بیانیه" ای که در دسترس است تاریخ مهر ۵۴ را داشته و چاپ دومش به تاریخ آبان ۵۴ می باشد. بنابراین منطقاً این جلسه مشخص باید قبل از آبان ۵۴ بوده باشد. در حالیکه در نوار شماره یک قسمت اول (A) در جریان بحث، تقی شهرام برای اینکه نشان دهد زمینه های عضوگیری سازمانش از عناصر "بازاری" نبوده است به اعدام ۹ نفر از اعضای سازمان خود و عدم اعدام فردی به نام غیوران اشاره می کند. سخن وی در نوار چنین است: "تقی شهرام: آخه ما، آخه کدوم، آخه رفیق این هایی که این همه افراد، بیا ده نفر افراد الان این جا، نه نفر ده نفر بودن این ها اعدام شدن، این ها کدومشون بازاری بودن غیر از غیوران که اعدامش نکردن؟ نه نفر...". اما می دانیم و بر اساس اسناد موجود، روشن است که مهدی غیوران یکی از افرادی است که در دادگاهی که رژیم شاه در پائیز سال ۵۴ برای محاکمه بخش مارکسیست شده مجاهدین تشکیل داد محاکمه شد. نامبرده در دادگاه اول به اعدام محکوم شده بود که در دادگاه دوم محکومیتش به حبس ابد تقلیل یافت. رژیم شاه در ۴ بهمن سال ۵۴ بقیه محکومین به اعدام این دادگاه یعنی ۹ نفر از هم دادگاهی های وی را اعدام نمود. (۲) خوب اگر این نوار را مینا قرار دهیم این جلسه مشخص منطقاً باید بعد از ۴ بهمن سال ۵۴ تشکیل شده باشد. اما چرا چنین است؟ واقعیت این است و این واقعیت را با گوش دادن به نوار ها به روشنی می توان متوجه شد که مذاکرات فی مابین دو سازمان فدائی و بخش مارکسیست شده سازمان مجاهدین خلق، نه در یک جلسه بلکه در جلسات متعددی و در تاریخ های گوناگونی برگزار شده است و به همین دلیل هم تعیین تاریخ پائیز سال ۵۴ برای این نوار ها از دقت لازم برخوردار نیست. البته برای نشان دادن این امر که مذاکرات دو سازمان در جلسات و زمانهای مختلفی بوده می توان به نوار شماره چهار قسمت دوم (B) هم اشاره نمود که در آن تقی شهرام به "جلسه تابستون" که قبل از جلسه ای که این مساله در آن طرح شده برگزار شده اشاره می کند که خود بیانگر این امر است که این جلسات منحصر به یک نشست نبوده و حداقل جلسه ای هم قبلاً در تابستان برگزار شده است. از سوی دیگر همین موارد بیانگر آن هستند که نوار های ارائه شده پس و پیش شده و تداخل هائی در آن ها پیش آمده، همچنین یا به ترتیب تاریخ انتشار نیافته اند و یا در برگزیده همه گفتگوهای دو سازمان نیستند. در ادامه مطلب تا حدی به این موضوع خواهیم پرداخت.

مورد دیگر اینکه تراب حق شناس در توضیحی که در رابطه با این نوار ها ارائه نموده است مطرح کرده است که: "نوارها را سازمان مجاهدین ضبط می کرده و پس از خاتمه نشست ها، نسخه ای از نوارها را که جمعاً حدود ۱۰ یا ۱۲ کاست می شده، در اختیار رفقای فدائی قرار می داده است." اینکه این ادعا بر اساس چه فاکتها و قرینه ای طرح شده نا روشن است. اما اگر کسی با کمی دقت به همین تعداد از نوار هائی که تاکنون در دسترس عموم قرار گرفته اند، گوش دهد متوجه می شود که در نوار شماره ۵ قسمت دوم (B) تقی شهرام سوال می کند که آیا صحبتها دارد ضبط می شود و این حمید اشرف است که پاسخ مثبت داده و از ضبط مذاکرات خبر می دهد. عین این مکالمه چنین است:

" تقی شهرام: ببین، چون ما اینجا بحث کردیم. حالا، نمی دونم نوار روشنه، نیست، چه جوریه؟ حمید اشرف: نوار روشنه.

تقی شهرام: روشنه؟ آها! عرضم به حضورتون که" توجه به همین سوال و جواب، با در نظر گرفتن این واقعیت که پرده ای، هیئت های مذاکره کننده دو سازمان را از هم جدا می کرده است تا مذاکره کنندگان به دلایل امنیتی چهره های همدیگر را نبینند، نشان می دهد که در این جلسه ضبط صوت در کنار هیئت سازمان فدائی بوده و نه هیئت مجاهدین مارکسیست شده. این امر نشان می دهد که مذاکرات را منطقاً سازمانی ضبط می کرده که جلسه در پایگاه وی برگزار می شده است و سپس نسخه ای از نوار ها را در اختیار طرف مقابل قرار می داده است. یکی دیگر از نشانه هائی که ثابت می کند این مورد از جلسات مذاکرات در پایگاه فدائی ها برگزار شده این امر است که در نوار شماره پنج قسمت دوم بهروز ارمغانی اعلام می کند که: "با توجه به اینکه نهار هم باید بخوریم"، "انتراکت

مردمی وارد ساخته بود. مجاهدین مارکسیست شده علیرغم هر ادعای ظاهرآ مارکسیستی که داشتند با چنین برخوردی نشان دادند که تا چه حد از فهم این امر که یکی از مهمترین مسائل استرژیک انقلاب ایران تأمین اتحاد پرولتاریا با خرده بورژوازی مبارز ایران است فاصله دارند. آنها فکر می کردند که در حالیکه سازمان مجاهدین مذهبی را از نظر ایدئولوژیک به قول خودشان "داغون" کرده اند با سر دادن شعار "جبهه واحد توده ای" خواهند توانست افشار خرده بورژوازی طرفدار آن سازمان را فریب داده و با این فریبکاری روشهای ناسالمی که اتخاذ کرده بودند را تا حدی لاپوشانی خواهند کرد.

در نوارهای گفتگوهای دو سازمان، می شنویم که مجاهدین مارکسیست شده در مقابل رفیق حمید اشرف که متوجه تزلزل آنها نسبت به درستی مبارزه مسلحانه شده بود، تاکید می کنند که نسبت به درستی جنبش مسلحانه تردیدی ندارند. اما در واقعیت امر آنها تحت لوای "جبهه واحد توده ای" در نظر داشتند با نیرو های به قول معروف "سیاسی کار" ی وحدت کنند که جنبش مسلحانه را ورد باطل کننده سحر تبلیغات خودشان می دانستند. آنها از جبهه و اتحاد نیروها صحبت می کردند که ظاهرآ هدفش مبارزه با رژیم شاه بود بدون این که شکل اصلی مبارزه این جبهه را معلوم نمایند. این گفتگو ها در عین حال بیانگر این نکته ظریف نیز می باشند که مبارزه مسلحانه نیروهای انقلابی در جامعه و در اساس سازمانهای چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق ایران، چنان زمینه سیاسی در جامعه بوجود آورده بود که نیروهای سیاسی کار نیز می توانستند از آن استفاده نمایند.

در هر حال تا جانی که به مسأله جبهه واحد توده ای بر می گردد، واقعیت این است که چنین جبهه ای برای اتحاد کارگران و دهقانان و افشار گوناگون خرده بورژوازی تشکیل می شود، و به همین دلیل باید حداقل بخشی از طبقات را در خود متشکل نماید. بنابراین نیرو های سیاسی ای که خواهان تشکیل جبهه واحد توده ای هستند، اگر حقیقتاً این وسیله مبارزاتی را برای مبارزه هر چه موثر تر با دشمن لازم تشخیص می دهند، تنها زمانی حق اعلام آن را دارند که بطور نسبی به تشکل بخشی از طبقات پرداخته باشند. در حالی که علیرغم همه حمایت های توده ای از دو سازمان مجاهدین و چریکهای فدائی خلق در آن زمان، هیچ کدام از آنها موفق به سازماندهی توده ها در سطح قابل ملاحظه ای نشده بودند.

من دیگر در نفی عدم صمیمت مجاهدین مارکسیست در اعلام این جبهه و ریاکارانه بودن پیشنهاد وحدتشان با سازمان چریکهای فدائی خلق صحبت نمی کنم. فقط به این نکته اشاره کنم که همان کسانی که در باره اتحاد با فدائی ها چنین می گفتند که: "مثلاً ما و شما متحد بشیم، تمام کارایی که ما کردیم تبدیل به یک چیز مثبت میشه، یعنی همون منفی هم مثبت میشه" (نوار شماره ۸ قسمت دوم) و به این وسیله نشان می دادند که هم خود می دانند که چه کار های "منفی" ای کرده اند و هم از این امر آگاهند که چریکهای فدائی خلق از حیثیت و مقبولیت بسیار زیادی در سطح جامعه برخوردار می باشند، بعد از ضربات بزرگ دشمن به سازمان فدائی در بهار و تابستان سال ۵۵، یک باره همه ادعا های خود را فراموش کرده و با بی مسئولیتی تمام به انتشار خود سرانه نشریه ویژه بحث دو سازمان، که نشریه ای درونی بود، پرداختند که در آن خصومت خود با سازمان فدائی را آشکار و از هیچ افترا و تهمت می هم به این سازمان خودداری نکردند.

در پایان به نکته بسیار آموزنده ای هم در این نوارها باید اشاره کرد که مربوط به نگرانی حمید اشرف از گسترش نظرات انحرافی در سطح جنبش و به خصوص تحرکات هواداران حزب توده و تبلیغات مردم فریبانه این دارو دسته رسوا و همچنین موضع گیری انقلابی وی در این رابطه می باشد. این موضوع به خصوص از این لحاظ هم حائز اهمیت است که آن ایده ها و اندیشه های انحرافی، در سازمانی که وی از سوی آن سخن می گفت نیز به تدریج نفوذ کرده بود به طوری که حاملین نظرات توده ای، چند ماهی بعد از شهادت وی انشعابی را به سازمان فدائی تحمیل نمودند. رفیق حمید اشرف در اینجا از حزب توده به مثابه "سوسیالیسم پلیسی" نام می برد. قابل توجه است که اخیراً فرخ نگهدار که به دلیل خبانتها میزادومش به مردم ایران "افتخار" کسب مقام یکی از منفور ترین چهره های تاریخ سیاسی کشور ما در سه دهه اخیر را به خود اختصاص داده است، در مصاحبه

دیدگاهها و فعالیتهای جریانات سیاسی در خارج از کشور را شامل می شوند. بنابراین به خاطر تنوع و گوناگونی موضوعات مورد اشاره، و این امر که از نظر من بعضی نظرات و مواضع ارائه شده از دو طرف این گفتگوها دارای نواقص و اشکالاتی است، در این جا تنها به چند نکته اشاره کرده و بحث در مورد بقیه موارد را به فرصت دیگری موکول می کنم.

نکته محوری در این مذاکرات، موضوع تغییر موضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین می باشد، واقعیتی که در پروسه سالهای ۵۲ تا ۵۴، به خصوص با توجه به شبیه های اتخاذ شده از سوی رهبری این جریان در این رابطه، یکی از مهمترین مسائل جنبش انقلابی در آن سالها بود. در این مورد با گوش کردن به نوار ها روشن می شود که موضع سازمان فدائی در این زمینه موضعی کمونیستی و منطبق با واقعیت مبارزه طبقاتی بوده و هنوز هم پس از گذشت سالها آموزنده می باشد. بر عکس، رهبران بخش مارکسیست شده مجاهدین که مدعی بودند با تصفیه عناصر مذهبی سازمان خود و فعالیت تحت نام سازمان مجاهدین، به اصطلاح "حقانیت تاریخی" مارکسیسم را ثابت کرده اند، تا چه حد موضع و رفتار غیر مارکسیستی داشته اند. تاریخ در حالی که ثابت کرد که بخش به اصطلاح مارکسیست شده مجاهدین چگونه با تکیه بر ایده آلیستی ترین منطق ها فکر می کردند که با از بین بردن سازمان مجاهدین مذهبی، "پدر خرده بورژوازی" را در آورده اند! در همان حال مهر تأیید بر مواضع کمونیستی چریکهای فدائی زد که با تکیه بر دانش مارکسیستی و تجربه مبارزاتی خود اعلام می کردند که درست این بود که عناصر مارکسیست شده سازمان مجاهدین، ضمن "قطع پیوندهای خود" با "گذشته" خودشان، یک "سازمان جدیدی" شکل می دادند و نمی کوشیدند با تصفیه بیش از ۵۰ درصد کادر های" (۲) سازمان مجاهدین، این جریان شناخته شده مذهبی را تحت کنترل خود در آورده و عملاً از صحنه خارج ساخته و به وحدت نیرو های ضد امپریالیست خدشه وارد سازند. درک این موضع انقلابی و کمونیستی چریکهای فدائی خلق، به خصوص با توجه به این که واقعیت امور، بر پاکندگان پرچم سازمان مجاهدین مارکسیست را بر آن داشت (البته پس از ضرباتی که روشهای انحرافی شان به جنبش انقلابی مردم ما زد) که دیگر از نام سازمان مجاهدین استفاده نکنند، منطقاً امروز نباید دشوار باشد. به خصوص که طنز مسئله این جاست که کسانی که در سال ۵۴ در توجیه روشهای ناسالم و غیر انقلابی خود مدعی بودند که "پدر خرده بورژوازی در اومده، ضربه خورده، کمر نمی تونه راست کنه، مشخصه از نظر ایدئولوژیک داغون شده!" (۵) چند سال بعد و در جریان انقلاب مردم ما ناگهان به این نتیجه گیری مضحک و نیز غیر انقلابی رسیدند که رهبری انقلاب توده ای مردم ایران در سالهای ۵۶-۵۷ با همان خرده بورژوازی ای می باشد که اینان به اصطلاح کمرش را شکسته و پدرش را در آورده بودند! آنها در ضمن با خرده بورژوا خواندن خمینی و دارو دسته اش که در واقعیت امر توسط امپریالیست ها و با فریب توده ها به اریکه قدرت رسیدند، به این فریبکاری نیز دامن زدند.

می دانیم که مجاهدین مارکسیست شده پس از ارتکاب به روش های غیر انقلابی و مفتضحانه در سازمان مجاهدین و تغییر موضع ایدئولوژیک خود، بلافاصله علم "جبهه واحد توده ای" را برافراشتند. گوئی که خود می دانستند که با روش ها و برخوردهای عملی نادرستشان چه لطمه ای به وحدت نیرو های موجود در صحنه مبارزه زده اند- آنهم با این توجیهاات که "دیالکتیک قضیه" اینه که "یک چیز نو از یک کهنه بیرون میاد" (تقی شهرام نوار شماره ۸ قسمت دوم) و به همین خاطر گویا نمی بایست سازمان جداگانه ای تشکیل دهند، بلکه گویا برای اثبات "حقانیت مارکسیسم" می بایست سازمان مجاهدین را از بین می بردند. حال آنها برای سرپوش گذاشتن به لطمه بزرگی که به امر وحدت نیروهای مبارز وارد کرده بودند، در تلاش بودند تا چنین جلوه دهند که برعکس، نسبت به اتحاد نیرو های مبارز احساس مسئولیت می کنند! به همین خاطر هم، هر کس و هر جریانی که با شعار ذهنی "جبهه واحد توده ای" آنها مخالفت می کرد را به باد تهمت و افترا می گرفتند. در حالیکه این شعار، درست در زمانی و بوسیله جریانی مطرح می شد که عملاً سازمان مجاهدین مذهبی را به مثابه نماینده فکری خرده بورژوازی در آن زمان که مورد حمایت قشرهایی از میان خرده بورژوازی قرار داشت، عملاً "داغون" کرده و به این وسیله ضربات انکار ناپذیری بر اتحاد افشار و طبقات

با روحیه فدائی و کمونیستی حمید اشرف و پارانش قرار دارد و دره عمیقی این دو را از هم جدا می کند. همان دره ای که در طول تاریخ عصر ما پرولتاریا و همه ستم‌بندگان را از بورژوازی و انقلاب را از ضد انقلاب، جدا نموده است، همان دره ای که در یک سو نام فرخ نگهدار را به عنوان بد نام ترین چهره سیاسی تاریخ دهه های اخیر، در قعر منجلاب حک نموده و از طرف دیگر نام حمید اشرف را بر قله رفیع رزم چریکهای فدائی خلق، رزم کارگران و زحمتکشان قرار داده است. بنابراین اگر این واقعیتی انکار ناپذیر است که سیر رو برشد مبارزه طبقاتی، ارزیابی فدائی ها و شخص حمید اشرف را نسبت به حزب توده به عینه به اثبات رسانده است و طشت رسوائی "سوسیالیسم پلیسی" حزب توده را از بام به زمین انداخته است، اما نمی توان انکار نمود که در بستر همین مبارزه، بخش بزرگی از همان سازمانی که حمید اشرف زندگی خود را وقف رشد و تعالی آن نموده بود به کمک و هدایت باند فرخ نگهدار به منجلاب نظرات و تحلیلهای حزب توده افتاد و در ورطه خطرناک "سوسیالیسم پلیسی" اش قرار گرفت. این چنین بود که از سازمانی که برای رهائی کارگران از مظالم نظام سرمایه داری شکل گرفته بود نغمه های شوم حمایت از جمهوری اسلامی و همکاری با دژخیمانی چون لاجوردی ها و حاج داود ها سر داده شد و "روحیه اکثریتی" شکل گرفت.

به امید اینکه نوار های گفتگو بین دو سازمان مذکور، امکانی برای همه دوستداران حمید اشرف و راهی که وی با خونس مبلغ آن بود بوجود آورد تا در جمعه بازاری که مخالفین حمید اشرف و راه سرخ مسلحانه اش براه انداخته اند، بیکار ننشسته و به دفاع از آرمانهای سرخ رزمندگانی برخیزند که در شبهای سیاه این سرزمین با گلوله های آتشین خود، نور آگاهی پاشیدند و "آفتابکاران جنگل" لقب گرفتند.

فریبرز سنجری

چهارم دی ۱۳۸۹ - ۲۵ دسامبر ۲۰۱۰

۱- همین سم پاشی یعنی ادعای "میکروفن گذاری پنهانی"، در جلد سوم لجن نامه ای به نام "نهضت امام خمینی" (صفحه ۵۰۴) که با نام سید حمید روحانی منتشر شده نیز تکرار شده است.

۲- در زمانی که این درخواست مطرح شد، اگر هم خرابی ای در نوارها وجود داشت، به دلیل پیشرفتهائی که در برنامه های صوتی کامپیوتری رخ داده بود کاملا امکان داشت که با توسل به آنها کیفیت صدا را ارتقاء بخشید.

۳- اسامی ۹ نفری که در ۴ بهمن ۱۳۵۴ اعدام شدند به این شرح می باشد: رحمان(وحید) افراخته، مرتضی صمدیه لیاف، سید محسن خاموشی، محسن بطحایی، مرتضی لبافی نژاد، منیژه اشرف زاده کرمانی، عبدالرضا منیری جاوید، ساسان صمیمی بهبهانی، محمد طاهر رحیمی.

۴- مخالفت آشکار رفقای فدائی با روشهای نادرستی که رهبری مارکسیست شده مجاهدین جهت پیشبرد خط خود در یک تشکیلات مذهبی پیش بردند هم از اختلاف آشکار آنها با مجاهدین مارکسیست شده خبر می داد و هم تو دهنی محکمی است به تبلیغات مغرضین ضد کمونیست که در تمام این سالها با تکیه بر آن روشهای ناسالم، کارزار تبلیغاتی مغرضانه ای را بر علیه کمونیستها سازمان داده اند.

۵- تقی شهرام در نوار شماره یک قسمت اول

۶ تا ۹ - حمید اشرف در نوار شماره ۵ قسمت دوم

ای که بتازگی به بهانه انتشار این نوار ها و بدلیل آشنائیش با حمید اشرف انجام داده، فرصت را برای سر همبندی کردن مفادیر زیادی دروغ (که در فرصت دیگری باید به آنها پرداخت) مغنم شمرده و ادعا کرده است که اگر با دقت به آن نوارها گوش کنید و در مطالب آنها: "تحمیل بکنید و خواهید دید چگونه همان روحیه ای که بعد ها به عنوان روحیه اکثریتی شناخته می شه در سخن کلام و روان این انسان نهفته است." و البته منظور او از "این انسان"، حمید اشرف است.

براستی حیرات آور است که در وجود یک شخص چه درجه بالائی از وقاحت باید وجود داشته باشد تا چریک کمونیست رزمنده ای که سال ها جهت نابودی نظام سرمایه داری ایران و سرنگونی رژیم حافظ اش و برای رسیدن به آزادی و کمونیسم بی پاکانه و جان بر کف جنگید را به داشتن "روحیه اکثریتی" منم نماید؟! "روحیه اکثریتی" که شخص فرخ نگهدار از "بنیان گذاران" آن بوده، در فرهنگ سیاسی جنبش انقلابی مردم ما معنائی جز چکمه لیبسی قدرت حاکم و همکاری با ماشین سرکوب جمهوری اسلامی جهت دستگیری و ریختن خون کمونیستها و نیرو های انقلابی ندارد. با تکیه بر نقطه نظرات رفیق کبیر حمید اشرف در مورد حزب توده نیز می توان به درجه وقاحت نهفته در این ادعا و یا در حقیقت، اتهام، پی برد.

حمید اشرف در مذاکراتش با بخش مارکسیست شده مجاهدین، ضمن گفتن این نکته که حزب توده: "مساله روز مره مهمی نیست" (۶) دچار خوش خیالی نشده و به طرف های گفتگویش با تاکید اعلام می کند که اما: "این جریان به کاملاً خطرناکی هست" (۷). او از نظرات و تحلیل های همان جریان همیشه خائن "حزب توده" سخن می گوید که مورد پذیرش فرخ نگهدار و باندش قرار گرفت و آنها قادر گشتند بخش بزرگی از سازمان فدائی را در آن سالهای حساس تاریخی، به پا بوسی ارتجاع حاکم برده و "افتخار" شکل دادن به جریان "اکثریت" و آنچه امروز فرخ نگهدار آنرا "روحیه اکثریتی" می نامد را به دست آورند. بلی، حزب توده که دارو دسته فرخ نگهدار برای وحدت و ادغام با وی گیاده کشیده و سینه چاک می دادند از نظر حمید اشرف یک جریان آنقدر خطرناکی تلقی می شود که او تاکید می کند که: "همین حالا هم باید نوکشو چید" (۸). نکته قابل تاکید این است که حمید اشرف بر اساس تجربیات انقلابی و آنچه که به عینه می دید در مورد حزب توده مطرح می کند که "این می تونه سوسیالیزم پلیسی را در ایران ایجاد بکنه، که در آینده خطرناکه" (۹).

حال برای لحظه ای بیابید و همه خیانتهای حزب توده در دوره شاه را کنار بگذاریم و صرفاً بر آنچه که این حزب با روی کار آمدن جمهوری اسلامی انجام داد تکیه کنیم. آیا بررسی زندگی این حزب با روشنی حیرت انگیزی ارزیابی حمید اشرف را به اثبات نمی رساند؟ آیا یکی از فعالیتهای روتین حزب توده خبر چینی از نیرو های مخالف جمهوری اسلامی برای دستگاه اطلاعاتی این رژیم نبود؟ نفوذ در صفوف نیرو های چپ و "اختلال" در فعالیتهای انقلابی آنها آیا یکی از کارهای این حزب نبود؟ آیا حزب توده با سم پاشی بر علیه نیرو های انقلابی و کمونیست، شرایط سرکوب آنها را تسهیل نمی کرد؟ آیا حزب توده رسماً از نیرو های خود نمی خواست که با سپاه پاسداران همکاری کنند؟ و آیا همه اینها زیر نام دفاع از سوسیالیسم پیش نمی رفت؟ و آیا این همان "سوسیالیسم پلیسی" نبود که رفیق حمید اشرف به عنوان یکی از رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نسبت به آن هشدار می داد؟ و علیرغم این نظر، فرخ نگهدار که از اواخر سال ۵۷ با توده ای ها ارتباط داشت، و به خصوص از رهنمود های سوسیالیسم پلیسی کیانوری، یکی از رهبران حزب توده بهره مند بود کوشید درست همان خط را در سازمان فدائی پیش ببرد. در این مسیر، فرخ نگهدار حتی برای اکثریتی هائی که مخالف وحدت با حزب توده بودند، بر اساس افشاگری های خود آنها، "پاپوش" درست کرد و آنها را "ترور شخصیتی" نمود!

واقعیت این است که آنچه که از سوی "بنیانگذار" سازمان اکثریت "روحیه اکثریتی" معرفی می شود، درست در تقابل

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!



HO CHI MINH

دوشعر از هوشی مین
برگردان به فارسی: نادر ثانی

در سلول

به راستی
اسارت فاجعه‌ای است.
مقررات، مقررات و مقررات
در همه جا،
حتی در دستشویی.
زمانیکه در را باز می‌کنند،
حال و حوصله نیست.
زمانیکه نیازش را
با تمام وجود احساس می‌کنی،
در سلول
بسته است.

پرسه

با گذر از ساعات بی‌مشغله
پاهایم گویی از پنبه شده‌اند.
گامی برمی‌دارم.
خود را کم‌توان می‌یابم.
پس از پاسی، نگهبان به پیش می‌آید؛
صدایش را می‌شنوم:
"باید برگشت!
زمان پرسه‌زدن روزانه‌ات به پایان رسیده
است!"



جنگ امپریالیستها بر علیه مردم لیبی

محکوم است!

(این جنگ، نه برای "آزادی" مردم لیبی،

که برای در بند نگاه داشتن آنهاست)

در روزهای اخیر دولت‌های امپریالیستی با سازمان دادن موج سنگینی از حملات هوایی و موشک برانی به شهرهای لیبی زیر نام "جلوگیری از قتل عام مردم بی دفاع لیبی"، به کشتار

توده‌های تحت ستم این کشور ابعاد جدیدی بخشیده‌اند. همزمان با این کمپین جنگی، رسانه‌های بورژوازی جهانی نیز که وظیفه‌ای جز توجیه سیاست‌های قدرتهای امپریالیستی ندارند، تبلیغات وسیعی را در پشتیبانی از ادعاهای دروغین امپریالیست‌های جنگ افروز و تجاوزگر سازمان داده و مدعی شده‌اند که مائین جنگی امپریالیستها برای "نجات" جان مردم لیبی از دست رژیم قذافی ست که سیل بمبها و موشک‌هایشان را بر این کشور ریخته و آنرا همراه با خانه و کاشانه توده‌های محروم ویران می‌سازند. اما واقعیت این است که جنگی که امپریالیستها به بهانه سرکوبگری‌های رژیم ضد خلقی قذافی و عملکردهای جنایت‌کارانه او با توسل به قطعنامه‌های سازمان ملل در لیبی برافراشته‌اند نه یک جنگ "آزادبخش"، بلکه تجاوزی وحشیانه و آشکار به حق تعیین سرنوشت توده‌های تحت ستم لیبی و گستردن هر چه بیشتر فضای جنگی و ناامنی در سطح منطقه است. واقعیت این است که توسل به جنگ و دخالت مستقیم نظامی توسط آمریکا و شرکا برای مهار جنبش انقلابی توده‌ها و تضمین منافع استراتژیک امپریالیستها است که در دستور کار آنها قرار گرفته است.

این جنگ در شرایطی سازمان می‌یابد که موج مبارزات ضد امپریالیستی و آزادیخواهانه توده‌های پهاخته عرب در خاورمیانه و شمال آفریقا حکومت‌های مزدور از مصر و تونس تا یمن و بحرین را نشانه گرفته و سلطه نظام امپریالیستی حاکم بر این کشورهای تحت سلطه را به خطر انداخته است. از سوی دیگر رشد مبارزات توده‌های بچان آمده، به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر به تضادهای فی مابین قدرتهای امپریالیستی دامن زده است. در چنین شرایطی ست که زیر نام "نجات" توده‌ها از دست حکومت قذافی مزدور، این دشمن قسم خورده و جنایت‌پیشه کارگران و زحمتکشان منطقه، قدرتهای امپریالیستی به لیبی حمله می‌کنند.

حملات نظامی آمریکا، فرانسه و انگلیس و... به لیبی و بمباران شهرهای این کشور که با کشتار غیر قابل اجتناب توده‌های بیگناه و ویرانی حیات و هستی آنها همراه است، اساساً برای تحکیم سلطه امپریالیستها، پیشبرد مقاصد توسعه طلبانه و ضد انقلابی آنها و سرکوب صدای انقلابی کارگران و خلقهای تحت ستم لیبی (و منطقه) برافراشته است و به این اعتبار باید بدون هیچ تردیدی بر علیه آن به پا خاست و آن را محکوم نمود.

تجربه لشکرکشی و اشغال نظامی افغانستان و عراق و جنایات وحشیانه‌ای که امپریالیست‌های تبهکار در طول سالها زیر نام "نجات" مردم این کشورها از شر "طالبان" و "صدام حسین"، بر علیه میلیون‌ها تن از مردم افغانستان و عراق و منطقه مرتکب شده‌اند، یک معیار زنده و واقعی در تایید این حقیقت است که جنگ لیبی نیز جنگ ضد خلقی و تجاوزکارانه دیگری از سوی امپریالیستها جهت حفظ و گسترش سلطه‌شان می‌باشد که این بار با مستمسک مقابله با یکی دیگر از مزدوران خود یعنی قذافی شکل گرفته است. این جنگ باید با تمام قوا از طرف نیروهای آزادیخواه و انقلابی محکوم گشته و حق تعیین سرنوشت مردم لیبی که به وجود شرایط آزاد و دمکراتیک در این کشور وابسته است، مورد تأکید فرا گیرد.

ما ضمن حمایت از مبارزات مردم تحت ستم لیبی برای نابودی رژیم مزدور قذافی و محو قطع سلطه امپریالیستها در این کشور، تجاوز قدرتهای امپریالیستی به لیبی را محکوم نموده و خواهان قطع فوری این تجاوز امپریالیستی می‌باشیم.

دست امپریالیستها و همه مزدوران داخلی آنها از جان کارگران و توده‌های تحت ستم لیبی کوتاه باد!

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!

نابود باد رژیم ضد خلقی قذافی به دست مردم این کشور!

پیروز باد مبارزات عادلانه مردم لیبی برای رسیدن به آزادی!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریک‌های فدائی خلق ایران ۱۳۹۰/۱/۲ - ۲۰۱۱/۲/۲۳

یورش بورژوازی آمریکا

به حق سقط جنین زنان!

در ۲۰ ژانویه سال جاری لایحه جدیدی توسط نمایندگان جمهوری خواه کنگره آمریکا برای تصویب به مجلس این کشور ارائه شد. این لایحه کاملاً دیگری از یورش همه جانبه ای است که طبقه حاکم این کشور به حقوق دمکراتیک طبقه کارگر و بخصوص زنان تحت ستم به پیش می برد.

لویحی که در ۲۰ ژانویه توسط جمهوری خواهان ارائه شد دارای سه بخش مجزا و شدیداً ارتجاعی می باشد و اگر به تصویب برسند، منجر به قطع بودجه ها و سوبسیدهای دولتی خواهند شد که در حال حاضر به ادارات بهداشت و خدمات خانواده و برنامه های خدمات عمومی متعددی مانند "تنظیم خانواده" تعلق می گیرند. در نتیجه قطع این بودجه ها، میلیونها تن از زنان خانواده های کم درآمد از جمله خانواده های کارگران از ابتدایی ترین خدمات بهداشتی و درمانی، منجمله خدمات مربوط به سقط جنین، بی بهره خواهند شد.

با اینکه این لایحه اولین بار توسط مجامع سیاسی دست راستی و گروه های لابی گر وابسته به کلیسا مطرح شده اند، اما با سیاست های کلی دولت آمریکا و تلاش دولت باراک اوباما که بر اساس کاهش و یا قطع کامل خدمات عمومی استوار است، و همچنین با لویح و متمم های مختلف حزب دمکرات در این زمینه، همخوانی کامل دارند. واقعیت این است علیرغم اینکه سالها پیش و بر اساس قانون "روو" سقط جنین آزاد اعلام شده است اما دولت فدرال آمریکا هیچگاه بودجه کافی و مؤثری را به سقط جنین تخصیص نداده است. و از سوی دیگر قانونگذاران آمریکائی با تصویب لویحی همچون لایحه قانونی "رایدر" که در سال ۱۹۷۶ در واکنش به آزادی سقط جنین در قانون "روو" تصویب شد و اضافه کردن متمم "هاید" به آن محدودیت های فراوانی را برای صرف بودجه های دولتی در انجام سقط جنین مجانی برای خانواده های کم درآمد ایجاد کردند. به همین دلیل هم طرح لویح شدیداً ارتجاعی ای همانند مورد بالا به هیچ وجه درو از انتظار نبود.

اولین بخش لایحه جدید، طرح "اچ-آر-۳" یا "ممنوعیت تخصیص درآمدهای مالیاتی دولت در تأمین سوبسیدهای دولتی برای سقط جنین" نام دارد. "اچ-آر-۳" مشوق های مالیاتی را در رابطه با سقط جنین قطع می کند. یعنی افراد و یا شرکتهای تجاری که در ازای دریافت اعتبارات مالیاتی، خدمات بیمه و پزشکی منجمله سقط جنین را برای خانواده های کم درآمد (۸۷ درصد از پرداخت کنندگان بیمه درمانی خصوصی) انجام می دهند، دیگر قادر به ارائه این خدمات نخواهند بود.

بخش دوم لویح مزبور "اچ.آر. ۳۵۸" نام دارد که سقط جنین های اضطراری را از لیست "مراقبتهای پزشکی اضطراری" حذف می کند. بر اساس قانون فعلی آمریکا بیمارستانها اجازه ندارند به هیچ دلیلی (حتی به دلیل تابعیت و یا عدم توانایی پرداخت، و یا هر دلیل دیگری) از کمک به بیمارانی که به بخش اضطراری بیمارستان مراجعه می کنند و به مراقبتهایی فوری نیاز دارند که آنها را از خطر مرگ می رهند، امتناع کنند. اما در صورت تصویب لایحه جدید، بیمارستانها می توانند از انجام سقط جنین های اضطراری خودداری کنند. حتی اگر امتناع از سقط جنین منجر به مرگ زن باردار شود.

سومین بخش لویح جدید "اچ.آر. ۳۱۷" نام دارد که همه سوبسیدهای دولتی به کلینیک های غیرانتفاعی را، حتی اگر این سوبسیدها صرف سقط جنین نشوند، قطع می کند. در حال حاضر این کلینیک های غیرانتفاعی که شامل ۸۵۰ کلینیک در سراسر آمریکا هستند، هر ساله بیش از سه میلیون نفر از زنان خانواده های فقیر را برای خدمات مختلف پزشکی می پذیرند که نزدیک به ۱۰ درصد از این خدمات به سقط جنین اختصاص دارد.

طرح اولیه لویح مزبور آنقدر تحریک آمیز و ارتجاعی بود که حتی با اعتراض برخی از نمایندگان مجلس نیز روبرو شد. بطوریکه ارائه کنندگان آن مجبور شدند تغییراتی (هرچند ظاهری) در آنها بدهند و بکشند بی شرمی ارتجاعی خود را در حمله وحشیانه به آزادی ها و حقوق دمکراتیک زنان را فریبکارانه در پشت جملات مردم فریب پنهان کنند. به عنوان مثال، در طرح اولیه این لویح، تعریف جدیدی از تجاوز جنسی ارائه شده که شامل مواردی که قربانی و مجرم آشنایی قبلی داشته باشند، نمی شود. در نتیجه، سقط جنین در مواردی که قربانی تجاوز، آشنایی قبلی با مجرم دارد، ممنوع خواهد بود. حتی اگر عدم انجام سقط جنین منجر به مرگ قربانی شود.

هرچند که طرح اولیه لایحه (که چنین تعریف ارتجاعی از تجاوز در آن گنجانده شده بود) از طرح فعلی حذف شده، اما هدفی که از آن دنبال می شد، یعنی ایجاد محدودیت های ارتجاعی در مقابل دسترسی زنان به سقط جنین، و حتی بی اعتنائی به حق طبیعی زنان برای زنده ماندن، تنها به این دلیل که توسط مردی آشنا مورد تجاوز قرار گرفته و یا از امکانات مالی برای سقط جنین محروم هستند، توسط بقیه ماده های موجود در لایحه تأمین می شود.

تغییر قوانین دولت فدرال به منظور ایجاد محدودیت در دسترسی زنان خانواده های فقیر به سقط جنین، با قوانین ارتجاعی موجود در بسیاری از ایالت های آمریکا تطابق دارد. به عنوان مثال بر اساس قوانین ایالت اوهایو، سقط جنین هایی که ضریان قلبشان شنیده می شود، ممنوع است. و یا در ایالت ویرجینیای غربی، که بالاترین آمار حاملگی در دختران نوجوان را دارد، کمک های مالی دولت برای سقط جنین و داروهای ضد بارداری قطع شده است. در ایالت داکوتای جنوبی نیز تعریف قانونی "قتل" شامل سقط جنین هم می شود. بدین معنا که زن فقیری که قادر به تأمین زندگی خانواده اش نیست و به سقط جنین در موارد بارداری های ناخواسته دست می زند، می تواند به جرم قتل محاکمه شود. در این رابطه، دکتر و پرستاری نیز که سقط جنین را انجام داده اند همدست قاتل محسوب خواهند شد. در نتیجه این قانون ارتجاعی، در ایالت داکوتای جنوبی حتی یک کلینیک جهت سقط جنین قانونی وجود ندارد.

یکی از تأثیرات قوانین ارتجاعی، ایجاد و گسترش ناآگاهی در جامعه است که عملاً موجب تضعیف مواضع طبقات فرودست جامعه می شود و آنها را از ارتقای آگاهی و اتحاد انقلابی خود برای مبارزه با سیستم حاکم باز می دارد. به عنوان مثال هر ساله حملات زیادی از جانب گروه های دست راستی به کلینیک های سقط جنین می شود و تاکنون تعداد زیادی در این حملات کشته شده اند. هرچند که حزب دموکرات و دولت باراک اوباما حمله گروه های دست راستی را به کلینیک های سقط جنین محکوم کرده اند، اما در واقعیت نه تنها اقدام عملی جدی ای برای توقف چنین اعمال ارتجاعی نمی کنند، بلکه همزمان جمهوری خواه خود را به دلیل نقشی که در کاهش بودجه های خدمات اجتماعی انجام داده اند، مورد تشویق نیز قرار داده اند.

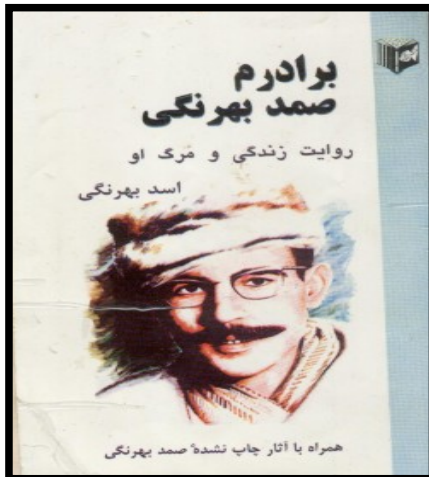
هرچند که لویح ممنوعیت سقط جنین، با مقاومت افراد و گروه های روشنفکر و آگاه در جامعه حقوقی روبرو شده و به احتمال زیاد تصویب آن ها با موانع بسیار جدی ای روبرو خواهند شد اما سیاست دولت آمریکا در کاهش و یا قطع بودجه تأمین خدمات پزشکی زنان (منجمله قطع بودجه سقط جنین) و تحمیل قوانین ارتجاعی به زنان محروم جامعه را باید در چهارچوب کلی روندی دید که در آن حملات سیستماتیک نظام سرمایه داری آمریکا به حقوق دموکراتیک مردم ستمدیده و از جمله طبقه کارگر هر چه بیشتر افزایش یافته است.

واقعیت این است که در پروسه رشد سیستم سرمایه داری در کشورهای پیشرفته صنعتی غرب، طبقه کارگر نیز رشد کرده و طی مبارزات طبقاتی خود توانست به پیروزی هایی دست یافته و بخشی از خواسته های خود را به طبقه حاکم تحمیل کند. در بستر این مبارزات و پیروزی های طبقه کارگر (که شامل زنان کارگر آگاه و متشکل در مبارزات کارگری نیز بود) جنبش انقلابی زنان نیز

یاد اسد بهرنگی، تلاش گر فرهنگی مرقی و آزادیخواه

گرامی باد!

اشرف دهقانی



اتخاذ شده وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی برای مقابله ایدئولوژیک با نظرات انقلابی و کمونیستی مطرح در جامعه و تخطئه شخصیت های انقلابی و کمونیست محبوب در میان مردم از طریق اشاعه دروغ و تهمت در مورد آنها بود. در این زمان اسد بهرنگی که خود نیز به خاطر انتشار اظهارات مادر صمد بهرنگی در مورد زندگی و قتل پسرش، مورد اهانت قرار گرفته بود، به نوشتن نامه های اعتراضی و افشای دروغ های منتشر شده در آن نشریه اقدام نمود. مسلماً جای تعجب نبود که آن نامه های اعتراضی که در مغایرت آشکار با خواست بخش فرهنگی وزارت اطلاعات قرار داشتند هرگز در نشریه آدینه منتشر نشوند. حتی در شماره های بعدی هم که آن سیاست بر علیه صمد و یارانش دنبال شد و اسد بهرنگی دوباره دست به اعتراض زد، باز نامه های او را منتشر نکردند. با این وجود، در اوضاع و احوال دیگری که سالها بعد در جامعه بوجود آمد، این اقدام حق طلبانه و هشیارانه اسد بهرنگی تأثیرات شایسته خود را به جای گذاشت و در افشای اغراض نشریه آدینه در اجرای خواسته های بخش فرهنگی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بر علیه صمد بهرنگی و یاران او، نقش ایفاء نمود. عدم چاپ حتی یکی از نامه های اعتراضی او در طول سالها در نشریه آدینه به نوبه خود آشکار ساخت که سیاستی که آن نشریه تحت عنوان گویا کشف حقیقت در مورد چگونگی مرگ صمد بهرنگی بر اه انداخته بود از کجا آب می خورد و چگونه در راستای سیاست "باور شکنی" وزارت توطئه گر و جنایتکار جمهوری اسلامی قرار داشت. انتشار کتاب "برادرم صمد بهرنگی، روایت زندگی و مرگ او" در سال ۱۳۷۸ از طرف اسد بهرنگی، اقدام ارزشمند دیگری بود که وی برای شناساندن گوشه های ناشناخته زندگی و مرگ صمد به مردم ایران انجام داد. اسد بهرنگی در این کتاب در مورد زندگی صمد از دوران کودکی تا زمان مرگ وی نوشته و تا آنجا که می توانسته برخورد های مبارزاتی و مشتاقانه مردم ایران نسبت به فرزند انقلابی خود یعنی صمد بهرنگی را منعکس کرده است. او در این کتاب از درهم آمیختگی زندگی مبارزاتی صمد با دو یار صمیمی، همفکر، همراز و همراه او یعنی رفقا کاظم سعادت و بهروز دهقانی نیز سخن گفته و در خلال ذکر وقایع گوناگون

خوش قلب و با صفا)، نتیجه گرانبهائی داشت. پیدا شدن جسد صمد، دیده شدن زخم های معینی روی بدن او و عوض کردن گزارش پزشک قانونی توسط پاسگاهی در آن منطقه و مسایلی از این قبیل که اسد بهرنگی در مورد آنها نوشته است، همگی خط بطلان به ادعاهائی می کشد که محافل راست و مغرض برای طبیعی جلوه دادن مرگ صمد به قصد حمله به صمد و یاران فدائی اش طرح می کنند. حاصل تلاش اسد بهرنگی و کاظم سعادت در یافتن جسد صمد، در همان سال ۴۷ نیز راه را بر اولین شایعه دشمنان مردم که گویا صمد به قصد رفتن به "شوروی" از آراز گذشته و به آن طرف رودخانه رفته است را بست و آن شایعه را بی اعتبار نمود.

پس از مرگ صمد و به دنبال جمع آوری نوشته های پراکنده صمد بهرنگی توسط یار صمیمی اش بهروز دهقانی، اسد بهرنگی نیز به نوبه خود به انتشار نامه های صمد همت گماشت و از این طریق دوستانداران بیشمار او را با گوشه هائی از زندگی صمد بهرنگی آشنا ساخت. بعدها وی با تجدید چاپ کتابهای صمد و بعضاً ترجمه آنها به زبان ترکی آذربایجانی، نوشتن مقاله، انجام مصاحبه و از راه های دیگر از جمله گرد آوری تا حد مقدور همه آنچه به صمد تعلق داشت، یاد برادر و یار و یاور زحمتکشان و خلقهای ستمدیده ایران یعنی صمد بهرنگی را گرامی داشته است.

اما، یکی از پر ارج ترین اقدامات اسد بهرنگی در گرامی داشت یاد برادر و دفاع از صمد که به خودی خود به معنای دفاع از حقیقت است- چرا که زندگی سراسر مبارزاتی صمد بهرنگی تجلی روشنی از راستی و حقانیت و حقیقت می باشد- به اقدامی بر می گردد که او در سال ۱۳۷۰ در برخورد به نشریه " آدینه" در دوره ریاست جمهوری رفسنجانی انجام داد. این نشریه در پوشش توضیح چگونگی مرگ صمد، با همکاری همان افسر همراه صمد در قتلگاه آراز یعنی حمزه فراهنی (کسی که تماس هایش با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در آلمان، بعدها در جریان قتل نیروهای اپوزیسیون توسط مزدوران آن وزارتخانه در دادگاه میکونوس افشاء و برملا گشت)، بطور کاملاً مودبانه به اشاعه دروغ و تهمت هائی به صمد و یاران فدائیش چون بهروز دهقانی، کاظم سعادت، علیرضا نابدل پرداخته بود- که در واقع اجرای بخشی از سیاست تازه

اسد بهرنگی، برادر بزرگ صمد و کسی که تلاش های پی گیر و ترقی خواهانه اش در نمایاندن زندگی و مرگ صمد بهرنگی، این انسان کمونیست و نویسنده محبوب مردم آگاه و مبارز ایران فراموش نشدنی است، دو روز مانده به عید سال ۱۳۹۰ زندگی را بدورد گفت و از میان ما رفت. با اندوهی فراوان، به سهم خود فقدان او را به اعضای خانواده بهرنگی ها ، به مردم ایران و به خصوص به مردم آذربایجان تسلیت می گویم.

اسد بهرنگی را در شهریور ۱۳۴۷ بیاد آوریم، زمانی که افسر همراه صمد بهرنگی (حمزه فراهنی) در قتلگاه او، جسم بی جان صمد را در آبهای رودخانه آراز رها کرده و خود به تبریز برگشته بود، زمانی که اسد بهرنگی از طریق تلفن یکی از اقوام خود از وقوع "حادثه ای" برای برادرش و یا در واقع از مرگ نابهنگام و جانگداز صمد بهرنگی مطلع شد. اسد به عنوان برادری مهربان و دارای احساس مسئولیت بلافاصله کاظم سعادت، یکی از صمیمی ترین یاران صمد و تن پاره ای دیگر از وجود او (علاوه بر بهروز دهقانی) را از موضوع باخبر ساخت و آن دو با هم برای اطلاع از چگونگی آن واقعه دردناک و یافتن جسد صمد عازم منطقه قره داغ شدند. کاری دشوار اما با اهمیتی بزرگ و بیاد ماندنی در پیش بود بدون آن که نه دشواری راه و نه اهمیت عظیم کاری که آنها در صدد انجامش بودند، مورد توجه شان بوده باشد. می دانیم که کاظم سعادت و اسد بهرنگی چندین شبانه روز وجب به وجب ساحل آراز را زیر پا گذاشته و بالاخره موفق شدند با کمک روستائیان آن محل جسم بی جان صمد را از رودخانه بگیرند. " هرکس یکی از قربانیان بی شمار آراز را نقل می کرد که البته فکر می کردند که اینطور بهتر می توانند ما را تسلی بدهند و شاید اینطور خیال می کردند که اگر دردی همه گیر باشد تحملش آسان تر از دردی است که فقط آدم خودش داشته باشد و همگی در این اتفاق داشتند که آدم های آنها اغلب در فصل بهار و در روزهای که آراز پر آب بود طعمه آب شده است"، "ما از کی می توانستیم پرسش بکنیم که این حادثه چطور اتفاق افتاده، به سر عزیز ما چی آمده است، مگر این که سنگ های ساحل را به حرف در می آوردیم و یا آبهای ارس را"، این سخنان را اسد بهرنگی در همان سال ۱۳۴۷ نوشته است. (نگاه کنید به سندی تحت عنوان " روزی که به "آراز" رسیدیم" یا دستخط اسد بهرنگی درج شده در کتاب "راز مرگ صمد" چاپ دوم).

نه آب و نه سنگهای صبور ساحل آراز هیچکدام راز مرگ صمد گرامی را برای اسد بهرنگی نگشودند، اما تقلا و تلاش او و کاظم سعادت (یا به قول اسد بهرنگی آن "مرد

هائی است که اسد بهرنگی چند ماه پیش به انتشار آنها همت گماشت. متاسفانه استبداد و دیکتاتوری و فقدان آزادی بیان در جامعه، مانع از آن بود که اسد بهرنگی بتواند در روایت زندگی و چگونگی مرگ صمد بهرنگی با دستی باز عمل نموده و گام های بزرگتری در اشاعه هر چه بیشتر میراث او بردارد. امری که وظیفه و مسئولیت یاران و دوستداران صمد بهرنگی را دو چندان می سازد. با تأکید بر اهمیت این امر و تقدیر از همه کوشش های ارزشمند اسد بهرنگی در این زمینه، بر ضرورت تداوم راه وی در شناساندن صمد ومیراث گرانبهایش تأکید می کنم.

مسلماً نام نیک اسد بهرنگی به عنوان یکی از اشاعه دهندگان فرهنگ مردمی و تلاش گری مترقی و آزادیخواه همواره در حافظه خلقهای ایران جاودان خواهد ماند.

دوم فروردین ۱۳۹۰

مرگ صمد" در سال ۱۳۸۱ که اساساً در ارتباط با افشای سیاست توطئه آمیز وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی برای تخطئه شخصیت انقلابی صمد و یاران فدائی اش به رشته تحریر در آمده، قرار گرفت.

موضوع حق طلبانه و ترقی خواهانه اسد بهرنگی کاملاً در لابلای صفحات کتاب "برادرم صمد بهرنگی، روایت زندگی و مرگ او" خود را عیان ساخته است و او با بازگوئی حقایق بسیار در این کتاب نشان می دهد که تا چه حد بر علیه ستمکاران و نیروهای جنایتکار بوده و تا کجا همراه مردم و دوستدار آنها بوده است، و نشان می دهد که جایگاه اسد بهرنگی به مثابه یک فعال فرهنگی و انسانی آزادیخواه و مترقی در صف توده های مبارز ایران قرار دارد.

«نامه های صمد بهرنگی و نامه های دیگران به او» و «صمد بهرنگی در آینه ی زمان» حاوی آلبومی از عکس های او، آخرین کتاب

علاقه و عشق خود را نیز نسبت به آنها عیان ساخته است. هرچند در صفحاتی از این کتاب تلاشی دیده می شود که به طور غیر واقعی می کوشد راه مبارزاتی صمد از راه یاران فدائی او مجزا جلوه داده شود، ولی این ایراد و نقص هم باعث نشده است که واقعیت هائی که اسد بهرنگی خود در جریان آنها قرار داشته مورد کتمان قرار گیرد و می توان گفت که در مجموع اسد بهرنگی در این کتاب با امانت داری به ذکر واقعیت های مختلف در مورد زندگی و مرگ صمد بهرنگی این گرامی آموزگار پیشرو مردم ایران پرداخته است، امری که باید بسیار مورد تقدیر قرار گیرد.

کتاب "برادرم صمد بهرنگی، روایت زندگی و مرگ او" علاوه بر شناساندن زندگی صمد بهرنگی، در ارتباط با چگونگی مرگ او اطلاعات موثق و قابل اتکائی را در اختیار خواننده قرار داد، اطلاعاتی که مورد استفاده نگارنده این سطور نیز در نوشتن کتاب "راز

از لانگ لی (Langley) به لیبی!

(ترجمه شده از روزنامه فرانکفورت روند شاو و ۲۰۱۱/۴/۱ تاریخ ترجمه ۲۰۱۱/۴/۳)

احتمالاً سالهای مدیدی است که CIA بخشی از مخالفین قذافی را تعلیم نظامی میدهد.

طبق گزارش های خبری مختلف در آمریکا، سازمان جاسوسی آمریکا CIA در جنگ لیبی فعال است. علاوه بر جاسوسان مخفی که در تریپولی فعال هستند، عناصر CIA در هفته های گذشته به آنجا پرواز کرده اند. ولی مشخص نشده که تعدادشان چقدر است. طبق نوشته شخصی ناشناس از یک منبع اداری آمریکا، آنها که در ارتباط با نیروهای مسلح مخالف قذافی هستند، برای نیروهای هوائی متحدین اروپا جهت هدفهای مشخصی اطلاعات جمع آوری میکنند و همچنین کسب اطلاع درباره ترکیب و شکل سازمانهای ارگانیزه شده. در ادامه این گزارش آمده که رئیس جمهور آمریکا باراک اوباما در هفته های گذشته کتاباً به CIA اجازه داده که اسلحه برای نیروهای مسلح اپوزیسیون بفرستند. گویا تاکنون هیچ اسلحه ای برای آنها فرستاده نشده!

احتمالاً سازمان جاسوسی آمریکا CIA در جنگ لیبی خیلی فعال است. فرمانده سازمان مسلح اپوزیسیون خلیفه هفتار (Khalifa Haftar) که احتمالاً در نزدیکی مقر مرکزی CIA در لانگ لی (Langley) زندگی میکرد و رابطه بسیار خوبی با CIA دارد، به تازگی از تبعید در آمریکا به شهر اپوزیسیون بنغازی Benqasi برگشته است. هفتار (Haftar) در تبعید رهبر سازمان مخفی ای بنام ارتش ملی لیبی (LNA) که در سالهای ۹۰ با رژیم قذافی مبارزه میکرد، میباشد. این جنبش ضد قذافی شاخه نظامی جنبش آزادی بخش ملی برای نجات لیبی که در خارج از کشور است، میباشد. مبارزین LNA و رهبرشان هفتار (Haftar) در گذشته توسط CIA تأمین مالی و تعلیم داده شده اند.

در یک گزارش تحقیقاتی علمی پارلمان آمریکا (CRS) آمده است که مبارزین LNA و رهبرشان هفتار (Haftar) در گذشته توسط CIA تأمین مالی و تعلیم داده شده اند. Federation of America scientists این گزارش را فاش کرده است. هفتار (Haftar) در زمان جوانی اش در ارتش دیکتاتور لیبی معمر قذافی خدمت می کرده. سرهنگ خلیفه هفتار اواخر سالهای ۸۰ از ارتش لیبی فرار کرده و به اپوزیسیون پیوسته. چندین روز است که همیشه گزارش داده میشود که فرمانده عصیانگران از کانالهای مخفی، با فرماندهان متحدین در ارتباط است. و از این طریق اطلاعات رد و بدل میشود که در چه زمانی و چه هدفی باید بمباران شود. این گزارش در حال حاضر یک واقعیت است. کانالهای لازم را احتمالاً CIA ارائه میدهد. در حال حاضر از چندین هفته است که اپوزیسیون از طرف کشورهای غربی و کشورهای عربی حمایت میشوند. از طریق مرز مصر و دژ اپوزیسیون، بندر بنغازی (Oppositionshochburg) Bengasi دهها تن مواد غذایی، آب، دارو و لوازم زخم بندی (پانسمان) فرستاده میشود. همچنین از افراد مسلح شنیده میشود که جعبه هائی با محتوای ابزار جنگی (تفنگ و فشنگ) بدون آنکه بشود این گفته ها را ثابت کرد، فرستاده میشود. باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا قول داده که در کنار کمکهای بشردوستانه، وسایل نقلیه و لجستیک بفرستد. او درباره فرستادن اسلحه به نیروهای شورشی (Rebelle) دو پهلو نظر میدهد: "من فکر نمیکنم تصویب قطعنامه ۱۹۷۳ سازمان ملل از نظر آمریکا مخالف فرستادن کمکهای تسلیحاتی باشد در صورتیکه این تسلیحات برای حمایت توده ها فرستاده شود".

چین، روسیه و هندوستان این برداشت را رد میکنند مخالفین رژیم قذافی شورای ملی (Nationalrat) از هر گونه کمکی با خوشحالی استقبال می کنند. سخنگوی این شورا محمد شمام Shammam میگوید: "ما مثل همیشه احتیاج به کمک داریم. ما خواستار دریافت اسلحه هستیم".

ناتو که روز پنجشنبه رسماً رهبری درگیریهای را بعهده گرفت. نمیخواهد اسلحه به مخالفین رژیم بدهد. رهبر نیروهای ناتو Anders Fogh Rasmussen در استکهلم میگوید: "ما بخاطر حمایت مردم لیبی آنجا هستیم، نه اینکه آنها را مسلح کنیم". "تا آنجائی که به ناتو مربوط است و من بنام ناتو سخن میگویم از ممنوع بودن فرستادن سلاح به لیبی حمایت میکنم و این امر برای مخالفین رژیم قذافی هم صادق است.

ترجمه از: همسایه

راه کارگر. سازمانی که از گذشته نمی آموزد!

در زمانی که تبلیغ و ترویج ضدانقلابی بودن این رژیم، بحکم شرایط عینی زمان، واقعاً جای اول را احراز میکند، در زمانی که هر اعضایی، هر اعتراضی، هر شورشی و هر قیامی درس جدیدی برای رهگشایی از آن اوضاع فلاکتبار به توده ها میدهد که باید برای رهایی، قهرآمیز با این رژیم برخورد کرد، شالگونی میگوید:

"نیاز حیاتی ما در حال حاضر گسترش دوام و دامنه جنبش ضداستبدادی است که عموماً از راههای مسالمت آمیز پیش میرود...."

و بدین ترتیب با مخالفت با مبارزات قهر آمیز مردم و خاک پاشیدن به چشم آنها، توده ها را به گوشت دم توپ تبدیل میکند. شالگونی سپس در مقاله اش ادامه میدهد:

"جمهوری اسلامی.... برای توجیه سرکوبهای خشن خود ناگزیرند، با استفاده از شیوه های تحریک آمیز، جنبش ما را به راههای خشونت آمیز بکشاند. همانطور که در عاشورای ۸۸ با پائین انداختن مردم از بالای پلها، آتش کشیدن به روی راه پیمایان بی دفاع و له کردن آنها در زیر چرخهای اتوموبیل های ویژه سرکوب در برابر چشم همگان، کوشیدند مردم را به اقدامات خشمگینانه بکشاند، حالا نیز برای توجیه وحشیگریهای خود به بهانه های مشابه نیاز دارند."

چنین تحلیل کودکانه ای فقط برای اپورتونیستهای واداده از مبارزه زیباست. آیا بمباران کردستان در عید ۵۸ برای تحریک خلق کرد بود که بیشتر بمباران کند؟ آیا حمله به خلق ترکمن و اعدام رهبران سیاسی آنها برای تحریک خلق ترکمن بود تا بتوانند بیشتر بکشند؟ مگر کشتار تابستان ۶۷ برای تحریک زندانیان بود که بهانه به دست آورد تا بیشتر اعدام کند؟ ماهها حقوق کارگران را پرداخت نکردن برای تحریک آنهاست تا بهانه ای باشد که بیشتر حقوقها را نپردازند؟ آیا فقر و فلاکتی که توده های زحمتکش را فراگرفته برای تحریک آنها به تظاهرات است تا بیشتر بکشند؟

چه کسی در اینجا ساده لوح و یا ... است؟ در زمانی که دو خیانتکار فاسد رژیم، موسوی و کروبی، که شرایط را درک کرده و میدانند که توده های زحمتکش از لحاظ نیروی تعرضی توانا ولی از لحاظ تشکل سیاسی ناتوان اند، آگاهانه در تلاش اند تا مردم را از توسل به قهر انقلابی باز دارند و انرژی آنها را در چهارچوب "جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر ونه یک کلمه کمتر" مهار کنند. تکرار حرفها و خواستههای آنها و گفتن اینکه :

"...در لحظه کنونی که نیاز حیاتی ما گسترش دوام و دامنه توده ای جنبش ضداستبدادی دوباره جان گرفته است، تاکید بر شیوه های مسالمت آمیز مبارزه، فوق العاده اهمیت دارد." آیا خدمت به حفظ وضع موجود نیست؟

شالگونی سپس اینگونه مینویسد:

"مبارزه مسلحانه ضرورتاً کارگری تر و انقلابی تر از مبارزه مسالمت آمیز نیست، بلکه برعکس، پیکارهای طبقاتی کارگران و زحمتکشان غالباً حتی در پیچ های تعیین کننده، با شیوه های غیر خشونت آمیز پیش میروند. زیرا در جامعه امروزی کارگران و زحمتکشان میتوانند با به دست گرفتن اهرمهای کلیدی اقتصاد، نیرومندترین ارتشها را هم به زانو درآورند." (تاکید از ماست)

در کجا کارگران و زحمتکشان توانستند با بدست گرفتن اهرمهای کلیدی اقتصاد، نیرومندترین ارتشها را به زانو درآورند؟ چرا شالگونی برای خواننده خود مثالی نمی آورد؟ آیا می ترسد تا رسوا شود؟ کارگران و زحمتکشان برای به زانو درآوردن نیرومندترین ارتشها هم، مسالمت آمیز از آنها خواهش نخواهند کرد که اسلحه ها را زمین بگذارند بلکه فقط با قهر انقلابی میتوان نیرومندترین ارتشها را به زانو درآورد. شاید شالگونی که این روز ها گاندی سمبل اش شده در اینجا یاد انقلاب سوسیالیستی اکتبر افتاده است؟ اما چه کسی است که نداند انقلاب اکتبر خود نتیجه مستقیم جنگ بود و نه مبارزات مسالمت آمیز و شاید شالگونی هنوز از "لحظه مشخص کنونی" سخن میگوید. براستی چرا کسی که در نوشته هایش با

خیزشهای توده ای در ایران که در طی آن مردم ستمدیده با سردادن رادیکال ترین شعارها بر خواست قلبی خود مبنی بر ضرورت نابودی جمهوری اسلامی تاکید کردند همه طرفداران رنگارنگ نظم حاکم را به وحشت انداخت. اگر سردمداران جمهوری اسلامی در پاسخ به این ترس و وحشت گله های اوپاش خود را به جان مردم انداختند اصلاح طلبان حکومتی هم کوشیدند با سوار شدن بر موج مبارزات مردم این مبارزات را از مسیر انقلابی خارج ساخته و به بیراهه ببرد. یکی از روشهای آنها جلوگیری از سر داده شدن شعارهای رادیکال و یا به قول آنها "ساختارشکنانه" بود و دیگری مخالفت آشکار با اعمال قهر انقلابی مردم در مقابله با قهر و خشونت ضد انقلابی دیکتاتوری حاکم . اگر به تبلیغات بی پایه اصلاح طلبان حکومتی نگاه کنیم همه جا چنین تبلیغ می کنند که مبارزه مردم باید مسالمت آمیز بوده و توده ها نباید با توسل به قهر و خشونت انقلابی، دیکتاتوری را تحریک کنند. حجم بزرگ این تبلیغات فریبکارانه باعث گردیده تا ما شاهد انعکاس این نظرات در صفوف اپوزیسیون جمهوری اسلامی که از نیروهای گوناگونی تشکیل شده است نیز باشیم. برای نمونه شالگونی مسئول و سخنگوی راه کارگر که بیشترین مسئولیت اپورتونیسم را بدوش میکشد مقاله ای با عنوان "چگونه میتوان دیکتاتوری را درهم شکست؟" نوشته و در ابتدای مقاله مینویسد:

" آنهایی که دستورالعمل حاضر - آماده ای برای انقلاب یا به زیر کشیدن دیکتاتوریا در جیب دارند، اگر شارلاتان نباشند، حتماً افرادی ساده لوح اند."

در مطالعه مقاله او خواهیم دید که چه کسی ساده لوح یا است. شالگونی در مقاله اش می نویسد:

"تاکید میکنم که من مبارزه مسلحانه را در لحظه مشخص کنونی نادرست و خطرناک میدانم و نه در هر شرایطی." (تاکید از ماست)

شالگونی البته زمان شروع لحظه مشخص کنونی را بیان نمیکند ولی ما میدانیم که این لحظه مشخص کنونی از ابتدای تشکیل این سازمان و ضدیت سرسختانه و غیر انقلابی اش با قهر انقلابی توده ها شروع شده است و هنوز با ذکر کنونی این سیاستش را ادامه میدهد، بنابراین، این بخشی از عوامفریبی های این جریان است که ذکر لحظه مشخص کنونی را به جنبش کنونی توده ها نسبت دهد.

سازمانهای انقلابی وظیفه دارند که در هر شرایطی، چه در سرزمینشان و یا چه در بیرون آن، حقیقت و واقعیتها را به توده ها بگویند، ولی "راه کارگر" که با اصلاح طلبان حکومتی و دارودسته "دوم خردادی" احساس نزدیکی دارد عادت کرده در بساطی بازی کند که آنها چیده اند مگر کسی تحلیل "نه بزرگ" راه کارگر و شالگونی را که تفسیر لحظه مشخص کنونی اش را به یاد میدهد و آنرا نوعی پیروزی "مبارزات مسالمت آمیز" دانسته و بدین ترتیب انتخاب خاتمی فریبکار را پیروزی مردم و جمهوری ددمنش اسلامی را شکست خورده به توده ها نشان میداد، از فراموش کرده است. آیا با فشاری امروز بر سر مبارزه مسالمت آمیز پدیده تازه ای است؟ حالا باید از راه کارگر پرسید در اینجا و ساده لوح کیست؟

تحلیل آنهایی که به مبارزه مسلحانه ایمان دارند چنین است: در شرایط خاص ایران، دشمن اصلی، امپریالیسم و در اینجا امپریالیسم آمریکاست. امپریالیسم در جهت استثمار هر چه بیشتر، در جهت غارت و چپاول بیشتر، که از ماهیت این سیستم برمیخیزد، همانطور که تاریخ ایران نشان داده است به هیچوجه تاب و تحمل هیچگونه تغییری را ندارد، بهیچوجه تحمل حتی آزادیهای بورژوازی را هم ندارد و هرگونه اعتراضی نسبت به شرایط موجود را با ماشین سرکوب خود پاسخ میدهد، بنابراین باید در جهت کسب آزادی، ماشین سرکوب را نابود نمود. حال اگر شالگونی ساده لوح و یا نباشد میتواند پاسخ دهد که چگونه میتوان ماشین سرکوب را مسالمت آمیز از نفس انداخت؟ مگر اعتراضات به انتخابات رئیس جمهوری مسالمت آمیز شروع نشد؟ ولی تجربه آن پس از اعمال قهر ضدانقلابی رژیم برای جوانها این شد که باید قهرآمیز با این رژیم درافتاد.

مصاحبه با یک فعال کارگری (۱۰)

پیام فدایی: مصاحبه ای که در زیر مشاهده می کنید، متن گفتگویی با رفیق مظفر، یکی از کارگران قدیمی است که سالهای طولانی ای از زندگی خود را در کارخانه و در میان کارگران ایران گذرانده و به عنوان یک فعال مبارز کارگری همراه آنان دست به مبارزه سیاسی زده است. این مصاحبه که در ماه جون ۲۰۱۰ صورت گرفته، منعکس کننده گوشه ای از تجارب رفیق مظفر در ارتباط با شرایط زیست و مبارزات کارگران زحمتکش ایران در زمان حاکمیت رژیمهای ضد کارگری شاه و جمهوری اسلامی در فاصله بین سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۶۰ است و پیام فدایی با هدف آشنا نمودن هر چه بیشتر خوانندگان با شرایط طبقه کارگر و انتقال تجارب فعالین کارگری به درج آن اقدام می ورزد.

سوال: در جامعه در فعالیت صنفی و سیاسی کارگران خود را چگونه نشان می داد؟

پاسخ: مذهبیین و طرفداران خمینی خیلی سعی می کنند که تاریخ را وارونه جلوه دهند و تحولات انقلابی را بچسپانند به چهل کشته شدگان در اعتراض حوزه علمیه قم. اما واقعیت اینست که نقطه عطف تاریخی رویدادهای ایران در حدود آبان ماه ۵۶ در تهران اتفاق افتاد.

آبان ۱۳۵۶ ساواک به روشنفکران و نویسندگانی که شب شعر داشتند حمله کرد و عده ای را زخمی و عده ای را دستگیر کرد که به دنبال آن دانشجویان دانشگاه های مختلف چند تظاهرات گسترده انجام دادند. ۲۳ آبان ماه تظاهرات دانشجویان به طور علنی مورد حمایت کارگران و زحمتکشان قرار گرفت. شرکت مردم غیر دانشجو در این تظاهرات رژیم را به هراس انداخت و در نتیجه یورش نیروهای سرکوب عده ای زخمی و یا کشته شدند. بین ۲۳ آبان تا ۱۶ آذر دیگر هیچکس نبود که راجع به رژیم و سفاکیهای آن صحبت نکند و مایل به شرکت در تظاهرات نباشد. ۱۶ آذر ۵۶ این نقطه عطف را کامل کرد و دیگر در سرتاسر ایران جو مبارزاتی حاکم شد و ترس مردم فرو ریخت. با یاد آوری آبان ماه میخواستیم جوابی را داده باشیم که همراه با سند تاریخی باشد. من از آبان ماه ۱۳۵۶ احساس کردم که دیگر جو جامعه یک جو انقلابی است و به همین دلیل هم، امیدم صد برابر شده بود. در داخل کارخانه، در محله، در داخل سرویس های کارخانه و همه جا به راحتی میتوانستیم اخبار را نقل کنیم و راجع به آن صحبت کنیم.

بر همین اساس من اعتقاد دارم که نیروی اجتماعی واقعی که رژیم دیکتاتوری شاه را سرنگون کرد، طبقه کارگر ایران بود، نه خمینی و لیبرالها. در آبان ماه ۵۶ من خود شاهد شرکت وسیع طبقه کارگر در تظاهرات بودم. علاوه بر این اطلاعیه های گوناگون از جانب کارگران در حمایت از دانشجویان و محکومیت رژیم خود اثبات گر این ادعا است. درست در همین ایام بود که دیگر شعار "کارگر دانشجو پیوندتان مبارک" بر سر زبانها بود. اما چه شد که در اوج این مبارزات سیستم ارتجاعی جمهوری اسلامی بر سر کار آمد دلایل خاص خودش را دارد. در طول یکسال جنبش کارگران و زحمتکشان شهر و روستا در ایران، رسانه های امپریالیستی تمام مدت همگام با رشد و گسترش جنبش در خدمت مرتجعین به رهبری خمینی و لیبرالهای وابسته به امپریالیزم نهضت آزادی، قرار گرفته و چهار نعل می تاختند. از طرف دیگر تا آن مقطع، شرایطی را که سیستم سرکوبگر ایجاد نموده بود، مانع از ارتباط طبقه کارگر و جنبش کمونیستی انقلابی شده بود. در حالی که جریان ارتجاعی مذهبی از همه امکانات بر خوردار بود و به راحتی توانست از این امکانات که سالیان سال بود در اختیار داشت بهره برداری کند. برای ارتباط با توده ها چه فاقد چنین امکاناتی بود. یک آخوند ضد سلطنت به راحتی میتوانست در منبر یک حسینیه، مسجد و یا مجامعی مانند سفره حضرت عباس و آتش نذری و غیره فحشهایش را نثار شاه کند. اما یک کمونیست انقلابی ضد سرمایه داری و امپریالیست حقایق تاریخی را شبانه می بایست بر دیوارهای محلات و کارخانه ها بنویسد و بابت چنین عملی بهای سنگینی نیز پردازد. مزید بر اینها معتقدم که عدم تجربه و تشکل کافی طبقه کارگر، هر چند این طبقه پرچم دار مبارزه ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری بود، باعث شد تا آنها نتوانند ائتلافی طبقاتی خود را بر جنبش جاری در آن زمان تثبیت کند.

سوال: آیا گرایشات سیاسی موجود در جامعه، انعکاسی در کارخانه داشت؟ و تقسیم بندی که در میان گروه های سیاسی در ایران بوجود آمده بود را در صفوف کارگران هم میشد دید یا نه؟

پاسخ: طبقه کارگر هیچگاه مبرا از این گرایشات نبوده و نخواهد بود.

صفحه ۲

سوال: اساساً آیا کارگران نسبت به انقلابیون مسلح سمبانی نشان می دادند؟

پاسخ: به نظر من نه، و یا خیلی کم. اما این جواب شامل کارگرانی نمی شود که دارای شمع سیاسی بودند و یا با محفلی سیاسی در ارتباط بودند.

سوال: در دهه ۵۰، در بعضی از اعتصابات کارگری، کارگران شعار "چاپید شاه" می دادند و وقتی نیروهای پلیس سر می رسیدند آن شعار را تبدیل به "جاوید شاه" می کردند. آیا خودتان از نزدیک شاهد چنین امری بودید؟ اگر آری، چه شرایطی باعث می شد که آنها به این شکل پلیس را فریب دهند؟

پاسخ: زمینه درست شدن این شعار "چاپید شاه" مربوط نمیشود به مرحله انقلاب و اعتصابات. درست است در این مرحله این شعار هنوز داده می شد. زمانیکه ساختمان شهرک اکباتان آغاز شد و چند واحد از آپارتمانهای آن نیمه کاره از دور پیدا شد و این در سالهای ۵۴ و ۵۵ بود، شایعه شد که شهرک اکباتان طوری ساخته می شود که از بالا تمام شهرک به صورت "جاوید شاه" به چشم می خورد. دلیل عمده چنین طرحی هم نزدیک بودن اکباتان به فرودگاه مهر آباد عنوان می شد تا وقتی مردم سوار هواپیما می شوند از بالا اکباتان به صورت "جاوید شاه" ببینند. شاید مجیز گویند و عوامل خود دربار چنین شایعه ای را درست کرده بودند اما هر چه بود به ضررشان تمام شد. چون طولی نکشید که این شعار مضحکه مردم عادی شد. بارها کارگران در رابطه با اکباتان به شوخی می گفتند که "بچه ها مثل اینکه دیشب ج شده چ" و از این گونه شوخیها. این بود که شعار "جاوید شاه" شد "چاپید شاه" و در مرحله انقلاب نیز مکرر به گوش می خورد.

سوال: آیا این درست است که پس از رستاخیز سپاهکل و جاری شدن مبارزه مسلحانه در جامعه، اعتصابات کارگری هر چه پیشتر در کارخانه ها شکل گرفت؟

پاسخ: از اواخر سال ۴۹ تا سال ۵۳ ما شاهد اعتصابات گسترده ای در شرکت نفت و صنایع سنگین و کوچک هستیم. من قبلاً در همین مصاحبه به تعدادی از این اعتصابات اشاره کرده ام. اما اینکه بشود گفت دلیل عمده اش مبارزه مسلحانه بوده است فکر نمی کنم درست باشد. چون پاره ای از اعتصابات زمینه های از پیش آماده را داشتند. وضعیت بد اقتصادی، کمی دستمزدها، گرانی و تورم شدیدی که چندین سال بود بر جامعه حاکم شده بود. وعده های تو خالی رژیم در ارتباط با اصلاحات ارضی و سهمین شدن کارگران در سود کارخانه ها اهرمهای اساسی بودند که کارگران را به سمت اعتصاب و جنبشی نوین هدایت می کردند. اما اینکه ممکن است به علت مبارزه مسلحانه جنبش کارگری نیز تعرض خود را شتاب داده باشد اصلاً بعید نیست و امکانش فراوان است.

سوال: امیدوارم که زیاد خسته تان نکرده باشم. اما چون فصدمان ارانه تصویری هر چه واقعی تر از شرایط زیست و مبارزه کارگران ایران در دهه های گذشته می باشد، حال بگذارید به دوره ای که در فضای سیاسی جامعه تغییراتی بوجود آمد، به دوره قبل از انقلاب ۵۷ بپردازیم و ببینیم که این تحولات چه تأثیری در فضای کارخانجات داشت. اولین سوال در این زمینه این است که از چه زمانی احساس کردید که فضای سیاسی در جامعه تغییر کرده؟ منظور این است که در محیط کارگری که شما بودید در ارتباط با تغییر فضا، چه حوادث یا اخباری بیشتر برجستگی داشت؟ به طور کلی، در محیط کارگری که شما حضور داشتید، تغییر فضای سیاسی

اعتراض به حمله نظامی ناتو به لیبی



در اعتراض به حمله نظامی ناتو به سرکردگی آمریکا به لیبی در تاریخ ۲۷ مارس تظاهراتی در تاون هال مرکز شهر سیدنی برگزار گردید. این تظاهرات از طرف هواداران چریکهای فدائی خلق ایران در سیدنی، ترنسکیست پلاتفرم، حزب انقلابی سوسیالیست و کمونیست لیگ (۱) سازمان داده شده بود. در این تظاهرات که بطور عاجل انجام گرفته بود با وجود باران زیاد حدود ۵۰ نفر شرکت کرده و تعداد زیادی از مردم که از منطقه عبور میکردند به صحبتهای سخنرانها گوش میدادند. شعارها عمدتاً بر علیه آمریکا و کشورهای شرکت کننده مانند انگلیس و فرانسه و دولت استرالیا که همیشه از جنگ و لشکرکشی آمریکا حمایت میکنند بود. در این اعتراض که از ساعت ۲ بعد از ظهر شروع شد نمایندگان هر یک از گروهها به ترتیب صحبت کردند. در سخنان نماینده هواداران سازمان به نقش سازمان ملل به مثابه یک ارگان غیر دموکراتیک که عملاً به تمامی لشکرکشیهای امپریالیستی و به تجاوزات قلدراهای جهانی قانونیت مبخشد و نیز به نقش تاریخی ارتجاعی دولت های استرالیا در تمامی این تجاوزات نظامی اشاره شد. در این صحبت به وضعیت اهالی بومی و سرکوب مطالبات و خواستههای آنها به وسیله دولت سرمایه داران استرالیا و همچنین این واقعیت که جمهوری اسلامی در ایران یک دیکتاتوری عنان گسیخته میباشد نیز اشاره شد. همچنین با ذکر اینکه فدائی و دولت لیبی ارتجاعی اند و تلاش آمریکا و همدستانشان نه کمک به مردم لیبی بلکه جهت روی کار آوردن یک دیکتاتور مناسبتر برایشان میباشد و نقش آمریکا در به انقیاد کشاندن خلقهای خاور میانه و خصوصاً خلق فلسطین و مناطق دیگر جهان اشاره شد. سخنرانان دیگر نیز هر کدام مطالبی را در محکومیت تجاوز نظامی کشورهای امپریالیستی و اشاره به وضعیت کنونی در خاورمیانه و فلسطین و نیز شرایط دردناک اهالی بومی در استرالیا ایراد کردند. حدود ۲۰ تن از مردم لیبی که خود را هوادار حمله نظامی ناتو نشان می دادند نیز با اطلاع از این حرکت مبارزاتی در محل حاضر شده بودند و سعی در ایجاد اغتشاش و جلوگیری از انجام این حرکت اعتراضی داشتند. آنها به نفع حمله ناتو و آمریکا به لیبی شعار داده و از نیروهای امپریالیستی به خاطر این حمله تشکر می کردند. علیرغم تشبثات این عده ولی آنها عملاً نتوانستند در انجام تظاهرات و سخنرانیها اختلالی بوجود آورند.

بر عکس این عده چندین دانشجوی لیبیایی که در یک شهر نزدیک سیدنی بنام ولونوق زندگی میکنند بعد از انجام این تظاهرات در تماسهایی که با رفقای سازماندهنده این حرکت گرفتند از آنهاخواستند که در تظاهرات آنها در این شهر بر علیه حمله نظامی ناتو شرکت کنند. اعتراض در این شهر بعد از دو هفته انجام شد و در آن رفیق هوادار سازمان و یک رفیق دیگر از گروه ترانسکیست پلاتفرم صحبت کردند. در این اعتراض دانشجویان هوادار ناتو نیز به مخالفت پرداخته و با شعارهای تشکر از ناتو و آمریکا سعی در جلوگیری از انجام تظاهرات نمودند. در این برخوردها پلیس بطور آشکار از هواداران ناتو حمایت کرده و سعی در کنترل مخالفین جنگ که شعارها ئی بر علیه آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی میدادند نمود.

هواداران چریکهای فدائی خلق ایران- سیدنی

آوریل ۲۰۱۱

۱- نیروهای سازمان دهنده این حرکت
Supporters of the Iranian People's Fadaee Guerillas
Trotskyist Platform
Revolutionary Socialist Party
Communist League

راه کارگر، سازمانی که... از صفحه ۱۷

ربط و بی ربط همیشه مثال می آورد در اینجا چیزی برای گفتن ندارد؟ در اینجا ساده لوح و یا ... کیست؟ هر بار که جنبشها رو به طغیان میگذارند "خود بخودی" بوده و نه آگاهانه، زیرا شرایط مادی و استبداد حاکم به آنها امکان تشکل و بوجود آوردن رهبری نداده است. اما در طی همین جنبشها توده ها این تجربه را آموخته که مانع اصلی برای یک زندگی انسانی، حاکمیت جمهوری اسلامی و هر چیزی است که این رژیم نمایندگی اش را میکند.

دولت جمهوری اسلامی میدانند که این جنبشها نطفه های مبارزه طبقاتی هستند که آنها را اینچنین سرکوب میکند. این جنبشها نه فقط خواست نابودی رژیم جمهوری اسلامی را در صدر خواستههای خود قرار داده بلکه ادامه آن، شرایط مسلط و روابط برقرار شده از تسلط سرمایه داری وابسته را نیز درهم خواهد شکست. این جنبشها که علامت خصومت آشتی ناپذیری توده هاست، در شرایط کنونی به آنها این آگاهی دموکراتیک را داده است که مانع اصلی عدم تحقق مطالباتشان این رژیم می باشد.

آنچه که بیشتر ماهیت این رژیم را به توده ها نشان میدهد صغی طولانی از قاتلان، این پاسداران و بسیجیان است که مسلحانه هر بار به توده های خشمگین حمله کرده و میکشند و زخمی میکنند. توده ها به عینه میبینند چگونه خواسته های برحقشان هر بار خونین با خشونت سرکوب میشود. توده ها میبینند که چگونه تحقق حقشان در تضاد با سلطه این رژیم است که به هر قیمتی میخواهد شرایط موجود را حفظ و نگه دارد. آنها به عینه می بینند که خشونت و اعمال فخر ضد انقلابی جمهوری اسلامی را صرفاً با مبارزه مسالمت آمیز نمی توان در هم شکست. توده ها دیگر از مرحله حس گذشته و به این درک رسیده اند که این رژیم عامل اصلی تمام نابسامانی ها در جامعه است، که عامل اصلی فقر و فلاکت است و این وضع را با خشونت تمام می خواهد حفظ کند اما راه کارگر که سالهاست دیگر کسی آنرا جدی نمیگیرد هنوز در چنین شرایطی بر طبل "مسالمت آمیز" میکوبد.

زیرا راه کارگر هرگز از تاریخ و گذشته نمی آموزد.

عبداله باوی - ۶ آوریل ۲۰۱۱

یورش بورژوازی آمریکا... از صفحه ۱۴

در این کشورها رشد کرد و زنان توانستند بسیاری از خواسته ها و حقوق برحق خود را به دست آورند. حق سقط جنین هم یکی از دستاوردهای بارز مبارزات زنان آگاه طبقات فرودست جامعه بود. اما هر زمان که سرمایه داری با بحرانهای اقتصادی مواجه می شود، با یورش به حقوق و آزادیهای ستمدیدگان از جمله زنان و پایمال کردن دستاوردهای مبارزاتی آنها، تلاش می کند که بحرانهای گریبانگیر نظام خود را با سرشکن کردن بار آنها بر دوش رنجبران تخفیف دهد. از سوی دیگر زمانی هم که مبارزات طبقه کارگر و جنبش چپ تضعیف شده و جنبش انقلابی زنان نیز از رهبری آگاه و متشکل خود محروم می شود، طبقه سرمایه دار حاکم فرصت می یابد که یورش خود به دستاوردهای مبارزاتی کارگران و زنان را هرچه بیشتر به پیش ببرد. بررسی تاریخ جنبش زنان نشان می دهد که علیه افکار و اندیشه های رفرمیستی و فمینیستی بر جنبش زنان نیز عملی برای تضعیف هرچه بیشتر جنبش انقلابی زنان و منحرف کردن آن از مسیر انقلابی بوده و از این نظر به پیشبرد منافع طبقه سرمایه دار کمک کرده است. با توجه به این واقعیات جامعه آمریکا، و با توجه به اینکه هیئت حاکمه این کشور در سالهای اخیر هرچه بیشتر به حقوق دموکراتیک زنان یورش برده و امروز نیز همان اندک چیزی که از دستاوردهای مبارزات انقلابی زنان باقی مانده است را نشانه رفته، زنان آگاه و انقلابی و تمام نیروهای واقعی مدافع رهایی فطعی زنان باید با تشدید مبارزه همه جانبه بر علیه این لویای ارتجاعی و هجوم طبقه حاکم به حقوق زنان، انرژی و نیروی مبارزاتیشان را در وحدت با مبارزات طبقه کارگر در جهت محو کامل عامل اصلی چنین تعدیاتی یعنی نظام مردسالار سرمایه داری بکار بگیرند.

مریم



"تسلیت"

با کمال تأسف مطلع شدیم که مادر رفیق مهدی اسحاقی از رزمندگان رستاخیز سیاهکل، درگذشت. "پیام فدائی فقدان خانم فاطمه اسحاقی مادر مبارزی که چهل سال درد و رنج از دست دادن فرزند را با خود حمل کرده و در چهارچوب مبارزات مادران شهدای فدائی برای اعتراض به جلادان حاکم، هیچ فرصتی را از دست نمی‌داده بازماندگانش و همه خانواده‌های جانبازان فدائی تسلیت می‌گوید.

گزارش کوتاهی از تظاهرات بر علیه اعدام زندانیان سیاسی، در مقابل بی بی سی لندن!



بعد از ظهر روز جمعه، ۱۴ آپریل ۲۰۱۱ ده‌ها تن از ایرانیان مبارز شهر لندن، در اعتراض به موج اعدام و سرکوب رژیم جمهوری اسلامی، در تظاهرات ایستاده‌ای در مقابل ساختمان تلویزیون بی بی سی در این شهر شرکت کردند. تظاهر کنندگان با سردادن شعارهایی به زبان انگلیسی، خواهان آزادی فوری تمامی زندانیان سیاسی، از جمله کارگران و دانشجویان در بند شدند. شعارهای "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "شکنجه و اعدام در ایران باید متوقف شود"، "سنگسار و قربانی کردن زنان در ایران باید پایان یابد"، و... از جمله شعارهایی بود که در این حرکت اعتراضی سرداده شد. در جریان این تظاهرات، دو نمایش کوتاه خیابانی نیز اجرا شد که در آن صحنه‌هایی از جنایات جمهوری اسلامی در شکنجه و قتل مردم و سنگسار زنان بازسازی شده بود. اجرای این نمایش‌ها و افشای چهره جنایتکار جمهوری اسلامی، توجه بسیاری از رهگذران را به تظاهرات جلب و باعث ابراز همدردی آنان با اهداف آزادیخواهانه مردم ایران شد. این تظاهرات به فراخوان "جمعیت کردهای مقیم لندن" برگزار شد. فعالین چریکهای فدایی خلق در لندن با آرم سازمان و پلاکارد بزرگی حاوی تصاویر برخی جنایات جمهوری اسلامی در ۳۲ سال گذشته که با شعار "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، تزیین شده بود در این تظاهرات شرکت کردند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن - ۱۶ آپریل ۲۰۱۱

جنایت دولت عراق بر علیه مجاهدین محکوم است!



صبح امروز جمعه ۱۹ فروردین نیروهای جنایتکار ارتش مزدور عراق با انواع سلاحهای سبک و سنگین به محل استقرار نیروهای سازمان مجاهدین در این کشور حمله کردند. در اثر این اقدام جنایتکارانه، تعدادی از مجاهدین کشته و دهها تن مجروح و تعدادی دستگیر شدند.

این چندمین بار است که دولت دست نشانده عراق در همگامی با خواستهای ضد خلقی جمهوری اسلامی به کشتار نیروهای مجاهدین در این محل دست می‌زند. برغم هر نظری که در باره ماهیت و سیاستهای مجاهدین در این منطقه یا به طور کلی می‌توان داشت، حمله وحشیانه دولت عراق به نیروهای مجاهدین و کشتار آنان به عنوان یک اقدام جنایت کارانه که به طور آشکار به معنی نقض قوانین بین المللی در رابطه با حقوق پناهندگان می‌باشد، محکوم است. این جنایت همچنین رسوایی دیگری برای همه کسانی ست که سنگ حمایت دولت آمریکا و قدرتهای غربی در باره "حقوق پناهندگان" و "حقوق بشر" را به سینه می‌زنند.

ما از حقوق پناهندگی همه کسانی که مورد هجوم دولت عراق قرار گرفته‌اند، دفاع نموده و اقدام اخیر این دولت در حمله ددمنشانه به آنان را به شدت محکوم می‌کنیم. این خواست همه نیروهای انقلابی و آزادیخواه است که به هر طریق ممکن از وقوع مجدد چنین فجایع خونی و ارتجاعی جلوگیری شود.

مرگ بر امپریالیسم و سکهای زنجیرش!
مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران
۱۹ فروردین ۱۳۹۰

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!